زاد الآخرت

از

محمد بن عبدالقوی

آخرنه و تو میان ازل و ابد چندین کار بر ساخته و اگر خواهی که درازی ابد ببینی
این عالم را پراز کاورس تقدیر کن و مرغیکه بر صد هزار سال یکدانه بر دارد انجمله
کاورسها با آخر رسد و از درازی ابد هیچ کم نشود که هنوز آنچه مانده باشد نهایت
ندارد و اگر خواهی که مختصر عمر خویش در میان ازل و ابد بدانی سخن نوح پیغمبر
صلوات الله علیه بشنو که ویرا گفتند این دنیا را چون دیدی گفت چون خانه
که ویرا دو در باشد از یک در آمدم و دیگر در بیرون شدم و وی هزار سال
پنجاه سال کم بزیست و پنج هزار سال است که برفته هرچه مقدار آن متناهی بود اگرچه
دراز کشد سپری شده گیر کار آخرت ابدی دارد که سپری نشود و اگر کسی را همه
دنیا صافی و مسلم شود از مشرق تا مغرب چون بوقت مرگ رسد آرزو
باشد گوید کاشکی از دنیا مرا قدر قوتی پیش نبودی پس عاقل چون
جاوید را باینچنین کار مختصر بفروشد باز آنکه هیچکس را از دنیا هیچ چیز صافی
نباشد بلکه منغص و مکدر بود و آخرت را بدنیای مختصر فروختن کار هیچ عاقل نبود
بلکه عاقل داند که جمله زمین و آنچه بر وی است در جنب سعادت ابدی و خزانه قدرت
خدایتعالی کلوخیست و هر لذت و دولت و شادی که بر روی زمین است گردیست
از آن کلوخ که از برخاستن آن غبار تا نشستن و ناچیز شدن وی بس تفاوتی
نبود بلکه بزرگان گفته اند اگر دنیا نبودی الا کوزه زرین فانی و آخرت نبودی الا کوزه
سفالین باقی عاقل آن بودی که سفالین باقی را اختیار کردی بر زرین فانی

کاورس بکاف عربی و واو [illegible] غله بهندی چینه نامند و آن ریزه و باریک باشد ۱۲ غیاث

[illegible] غیاث

[illegible] رسیده [illegible] معنی است که آرزو باشد بمعنی تاسف و افسوس هم آمده است ۱۲ ب

کلوخ بضم اول و سکون ثانی [illegible] مدور باشد [illegible] که گل خشک شده و [illegible] دیوار افتاده [illegible] باشد و آنرا بترکی [illegible] زوخشت پاره [illegible] ند و کنایه از مرد [illegible] و کم قدر [illegible] شده ۱۲

[illegible]

دنیا سفالینه … ت وآخرت زرین باقی بعقلی باشد فانی خسیس را بر باقی شریف
اختیار کرد … فصل پس دنیا را رباطی دان که ایزد سبحانه تعالی آفریده است
برای مسا … حضرت الوهیت قصد دارند واین رباط بر سر بادیهٔ قیامت نهاده
چون مسا … از پشت پدر ورحم مادر برگیرند وبدین رباط رسند زاد راه
برگیرند … مشغول نشوند که هر که بی زاد و بدرقه ببادیه قیامت فرو شود هلاک
شود و هلاک … عذاب آن خلاص نشود **فصل** اگر گوئی زاد آخرت و بدرقه
چیست تا … ل شوم و دست از دنیا بدارم بدانکه آخرت را هیچ زاد نیست مگر
تقوی … ت مگر ایمان که ترجمهٔ آن کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله است
چنانکه حق تعالی … وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وگفت وَمَا
رُسُل الا … مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ … ت لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي
پس زاده … ت علم وعمل است یعنی ایمان وتقوی پس ما این کتاب مختصر تصنیف
کردیم و … نام کردیم بسبب آنکه گروهی از اهل دین درخواستند برای قوم
از عوام که … قوت آن نبود که بکتاب احیای علوم وکیمیای سعادت رسند لیکن
آنقدر که … گفته ایم بتازی ایشانرا کافی بود وخواستند تا پارسی کتاب بدایه
بشناسند … بدان بدانند ونخواستیم که این کتاب از فایده لو خالی بود اعتقاد
که ایمان … شود درین کتاب بیاوردیم تا جامع بود میان علم وعمل وایمان

ولتقوی وتمامی زاد آخرت بدان حاصل آید امیدواریم که هر کاین کتاب برخواند
مصنف ونویسنده را از خدای عز وجل آمرزش خواهد انه ولی الاجابة لدعاء المسلمین

فصل در پیدا کردن معنی کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله که ایمان بدان درست آید

بدانکه ترا آفریده و ترا آفریدکاریست که آفریدکار همه عالم است و هر ... عالم است و یکی
است که او را شریک نیست و یگانه است که او را همتا نیست و همیشه ... است و هستی او را
ابتدا نیست و همیشه باشد و وجود وی را آخر نیست و وجود وی ... و ابد واجب آ
که نیستی را بوی راه نیست و هستی وی بذات خود است که وی ... نیاز نیست و هیچ
چیز از وی بی نیاز نیست بلکه قیام وی بذات خود است ... ز لوبیست و معنی
قیوم این است تنزیه و وی در ذات خود جوهر نیست ... ت و وی را هیچ
(دور کردن و پاک کردن از چیزهای زشت)
کالبد فرود آمدن نیست و بهیچ چیز مانند نیست و هیچ چیز ... ت و وی را صورت
نیست چون ... بوی راه نیست و هر چه در خیال و ... آید ذلیست و کیفیت از
همه پاک ... این همه صفت آفریدهای ویست و وی ... آفریده نیست بلکه
هرچه ... صورت کند وی آفریدکار آنست ... بزرگی و مقدار را
بوی ... که این همه صفات اجسام عالم است و ... ت و وی را بهیچ جسم
... برجای و درجای نیست بلکه خود اصلا ... پذیر نیست و هرچه
در عالم است همه زیر عرش است و عرش زیر قدرت وی مسخر است و وی فوق
عرش است بقهر و تسخیر چنانکه جسمی فوق جسمی با... ی جسم نیست و عرش حامل
(رام کردن و فرمانبردار کردن)

و بجهد آسنده وی نیست بلکه عرش و حملهٔ عرش جمله برداشتهٔ لطف و قدرت وی

اند امروز هم بدان صفت است که در ازل بوده و پیش از انکه عرش آفریده و تا ابد

همچنان باشد که تغیر و گردش را بوی راه نیست که اگر گردش بصفت نقصان بود ناقص

خدائی را نشاید و اگر بصفت کمال باشد از پیش ناقص بوده و حاجتمند این کمال بوده باشد

و محتاج آفریده باشد نیز آفرید کار و اگر بدین صفت باشد خدائی را نشاید و با آنکه

از ینهمه منزه است در ینجهان دانستنی است و در انجهان دیدنی و چنانکه در ینجهان

ویرا بیچون و بیچگونه دانند در انجهان نیز بیچون و بیچگونه بینند که آن دیدار از جنس دیدار

این جهان نیست **قدرت** با انکه قدرت وی مانند هیچ چیز نیست بر همه چیز قادر

است و قدرت و توانائی وی بکمال است که هیچ عجز و نقصان و ضعف بدان راه

نیست بلکه هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند و هفت آسمان و هفت زمین و عرش و

کرسی و هر چه هست همه در قبضهٔ قدرت وی مقهور و مسخر است و بدست هیچکس جز وی هیچ

چیز نیست و ویرا در آفرینش یار و انباز نیست **علم** و وی داناست و علم وی بهمه

چیز محیط است و از علی تا ثری هیچ چیز بی دانش وی نرود و چه همه از وی رود و از قدرت

وی پدید آید که عدد ریک بیابان و برگ درختان و ستارهٔ آسمان و قطرهٔ باران

و اندیشهٔ دلها و ذرهای هوا در علم وی همچنان مکشوف است که عدد آسمانها **ارادت**

با همه بخواست و ارادت اوست و هیچ چیز از اندک و بسیار و خرد و بزرگ

... و کفر و ایمان و سود و زیان و زیادت و نقصان و رنج و

ط گسترنده و دریای شور که تمام زمین را احاطه کرده است ۱۲ م

راحت و بیماری و تندرستی نبود الا بتقدیر و مشیت وی و باقتضاء حکم وی اگر
همه عالم فراهم آیند از جن و انس و شیاطین و ملایک تا یک ذره از عالم بجنبانند
یا بدارند یا بیش کنند یا کم کنند بیخواست وی همه عاجز باشند و نتوانند
وی خواهد در وجود نیاید و هر چه وی خواهد بباشد و هیچکس دفع آن نتواند
هست و هر چه بود و هر چه باشد همه بتدبیر و تقدیر ویست **سمع و بصر** و چنانکه
هر چه دانستنی است بینا و شنواست هر چه دیدنی و شنیدنی است و
در شنوائی وی و تاریکی و روشنی در بینائی وی برابر بود و آواز پای مورچه که
برود از شنوائی وی بیرون نبود و رنگ و صورت کرمی که در تحت الثری است
وی بیرون نبود و دیدن وی بچشم نبود و شنوائی وی بگوش نبود
وی باندیشه نبود و آفریدن وی بآلت نبود **کلام** بدانکه خدایتعالی
فرمان وی بر همه خلق واجب است و جز وی از هر چه خبر داده است
و وعید وی حق است و فرمان و خبر و وعده و وعید همه سخن ویست
و توانا و دانا و شنوا و بیناست گویاست و با موسی صلوات الرحمن علیه
بیواسطه و سخن وی بکام و زبان و لب و دهان نیست و چنانکه سخن
و صوت نیست سخن خدایتعالی پاکیزه و منزه تر است ازین صفت قرآن و توریه
زبور و همه کتب پیغمبران علیهم السلام سخن ویست و سخن صفت ویست و هر چه
قدیم است و همیشه بوده است و چنانچه ذات ایزد تعالی و تقدس

برزبان ما مذکورست و علم ما آفریده و معلوم قدیم و ذکر ما آفریده و مذکور قدیم همچنان کلام او در دل ما محفوظ و برزبان ما مقرو و در مصحف مکتوب محفوظ نا مخلوق و حفظ و کتابت مخلوق مقرو نا مخلوق و قرات مخلوق **افعال** عالم و هرچه در عالم است همه آفریدهٔ ویست و هرچه آفرید چنان آفرید که از ان بهتر و نیکوتر نباشد و اگر عقل همه عقلا در هم زنند و اندیشه کنند تا این مملکت را صورتی نیکوتر بیندیشند یا بهتر از حق تدبیری کنند یا چیزی نقصان کنند یا زیادت کنند نتوانند و آنچه بیندیشند که بهتر ازین میباید خطا کنند و از سر حکمت و مصلحت وی غافل باشند بلکه مثل ایشان چون نابینائی باشد که در سرای شود و هر قماشی برجای خود نهاده وی نه بیند چون برانجا افتد میگوید این چرا بر راه نهاده اند و آن خود بر راه نباشد لیکن او خود نابیناست راه را نمی بیند پس هرچه بیافرید بعدل و حکمت آفرید و چنانکه می بایست هرچه آفرید از رنج و بیماری و درویشی و عجز و جهل همه بعدل است و ظلم از وی خود ممکن نیست که ظلم آن بود که در مملکت دیگری تصرف کند و از وی تصرف کردن در مملکت دیگری ممکن نیست که با وی مالکی دیگر محال باشد و هرچه هست و بود و باشد و خواهد بود همه مملوک مالک ویست و بس بی انباز و بی همتا **صفت آخرة** پس بدانکه این سرا منزلست و آن سرا عالم ابدیست و سرای جزاست و این منزلگاهیست که ازینجا زاد آخرت برند و هر کسی را از بندگان مدتی تقدیر کرده است که درین منزل آن مدت اجل وی باشد که زیادت و نقصان را بوی راه نبود چون اجل در آید

دست در کاری کرد السلام
۵ بالفتح بنده ممالیک
اجمع ۱۲م

جان از تن وی جدا کند و در قیامت که روز حساب و مکافات باشد جان را با کالبد
دهد و همه را برانگیزانند و هر کسی کردارهای خویش بیند در نامه نوشته که هر چه کرده باشد
همه را یاد وی دهند و مقدار طاعت و معصیت وی را یاد گردانند بترازوی که شایسته آن
کار باشد و آن ترازو بترازوی این جهان نماند و سوال گور حق ست روح را با قالب
آرند و قالب را راست باز نشانند و از دین وی و پیغمبر وی سوال کنند و کافران را
عذاب کنند و دری از دوزخ در گور ایشان کشایند و مومنان را چون عروس خویش
بخوابانند و دری از بهشت در گور ایشان کشایند و بدانکه همه خلق را گذر فرمایند بر صراط
و صراط باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر بود و هر که درین عالم بر صراط مستقیم بود
باشد بآسانی بران صراط بگذرد و هر که راه راست نداشته باشد بر صراط
بدوزخ افتد و بدانکه همه خلق را بر صراط بدارند و بپرسند از هر چه کرده باشند
از صادقان طلب کنند و منافقان و مرائیان را تشویر دهند و فضیحت کنند
بحساب بهشت برند و گروهی را حساب کنند بآسانی و گروهی را بدشوار
همه کافران را بدوزخ فرستند که هرگز خلاص نیابند و مطیعان و مسلمانان بهشت
را بدوزخ فرستند و از ایشان هر کرا شفاعت انبیا و اولیا دریابد عفو کنند
بنود بدوزخ فرستند و بمقدار گناه عقوبت کنند و بآخر باز بهشت برند
و شفاعت پیغمبران علیه السلام **نبوت** و چون سبحانه و تعالی این
که احوال و اعمال آدمی بعضی سبب شقاوت وی باشد و بعضی سبب سعادت و آدمی

در قیامت روز حساب و مکافات را ... داده ...
یعنی کردن ... را ... بترازو
شفاعت بیغمبران
شقاوت بیک بخت
سعادت نیک بخت

از خود آن نتوانند شناخت بحکم فضل و رحمت خویش پیغمبران را علیهم الصلواة و
والسلام بفرستاد به بندگان خویش تا خبر دهند ایشان را از سعادت و شقاوت
و بشارت دهند مر مومنان را به بهشت و کافران را بدوزخ و نیز آن راه سعادت و شقاوت
ایشان آشکارا بکنند تا هیچکس را بر خدا تعالی حجت نماند و امر و نهی شریعت بر ایشان
پیدا کنند تا هر که فرمان بردار بود داند که علامت سعادت است و هر که بیفرمانی کند داند
که علامت شقاوت است تا هیچکس را بر خداوند تعالی حجت نماند پس بآخر همه رسولان رسول
ما را محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بخلق فرستاد و نبوت وی بدرجهٔ کمال رسانید که هیچ
زیادت و نقصان را بوی راه نبود و بدان سبب وی را خاتم انبیا کرد که پس از وی هیچ پیغمبر
نباشد و جملهٔ خلایق را از جن و انس بمتابعت وی فرمود و وی را سید همه انبیا کرد و
یاران و اصحاب او را بهترین اصحاب پیغمبران کرد صلی الله علیهم اجمعین **فصل**
اینقدر اعتقاد دیگه گفته آمد ایمان بدین درست شود و هر که این جمله باور داشت و
بیشک و شبهت قبول کرد ایمان وی درست است اگرچه دلیل آن بتمامی نداند بر وی
واجب نیست آن همه حجت پس باید که بطلب زاد راه مشغول شود تا نجات دو جهان
حاصل شود و آن تقویست و معنی وی پرهیزگاریست و فرمانبرداری حقتعالی و اگر آدمی
بحکم هوا و شهوت خویش نباشد بحکم فرمان باشد که سعادت بنده در فرمانبرداری خداوند
بود و این تقوی دو قسم بود یکی آنکه هر چه بفرمود بجای آورد و دیگر آنکه هر چه از آن
نهی کرد از آن دور باشد و ما این هر دو قسم را بر آن اندازه که در کتاب هدایه بتازی گفته ایم

بیان کنیم انشاء الله تعالی عز وجل **قسم اوّل** در طاعت داشتن فرمان بدانکه
فرمان حقتعالی بر دو وجه است یکی فریضه و دیگر نافله که آنرا سنت گویند فریضه اصل است و
سرمایه رستگاری بوی حاصل شود و سنت چون سود است و درجات بلند بوی توان
یافت رسول گفت صلی الله علیه و آله وسلم که خدا تعالی میگوید که هیچ تقرب نکند بندگان
من بمن مانند گزاردن فریضها و بنده من از تقرب کردن بمن بنوافل نیاساید تا آنگاه
که او را دوست گیرم چون گیرم همگی وی من باشم چشم وی باشم تا بمن بیند و گوش وی باشم
تا بمن شنود و دست وی باشم که بمن گیرد و زبان وی باشم که بمن گوید و بدانکه نتوان
رسیدن بگزاردن فرمانها و رفتن راه تقوی الا بدانکه پیوسته بمراقبه و نگاهبانی دل
مشغول باشی و یک نفس و یک لحظه از خویشتن غافل نباشی و بدانی که در هر لحظه حق
و تعالی مطلع است بر ظاهر و باطن تو و آگاه است از اندیشه و خاطر تو و دانا است به
بر زبان و چشم و دل و جمله اندامهای تو که در جمله عالم یک ذره بجنبد و آرام نگیرد الا
آنرا می بیند و میداند چون این بدانستی پیوسته با ادب باش در حضرت خ
و جهد کن تا نبیند ترا الا مشغول بدانچه فرموده است و دور از آنچه نهی کرده است
بدین صفت بودن الا بدانکه اوقات خویش از آن وقت که بیدار شوی تا آنگاه ب
شوی جمله نگاه داری و هر ساعتی را وردی جدا گانه که داری در آن ساعت فول
باشی تا هیچ غافل و بیکار نباشی **فصل** چون از خواب بیدار شوی جهد بیداری
پیش از صبح بود که هر که را صبح خفته یابد برکت آن روز بتمامی در نیابد که پگاه

خواستن است و باید که اول چیزی که بر دل و زبان تو رود ذکر خداوند تعالی بود و بگوی
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَحْیَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَاِلَیْهِ النُّشُوْرُ وَاَصْبَحْنَا وَاَصْبَحَ
الْمُلْکُ لِلّٰهِ وَالْعَظَمَةُ وَالسُّلْطَانُ لِلّٰهِ وَالْعِزَّةُ وَالْقُدْرَةُ لِلّٰهِ اَصْبَحْنَا
عَلٰی فِطْرَةِ الْاِسْلَامِ وَعَلٰی کَلِمَةِ الْاِخْلَاصِ وَعَلٰی دِیْنِ نَبِیِّنَا
مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَعَلٰی مِلَّةِ اَبِیْنَا اِبْرَاهِیْمَ حَنِیْفًا
مُسْلِمًا وَّمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْاَلُکَ اَنْ تَبْعَثَنَا
فِیْ هٰذَا الْیَوْمِ اِلٰی کُلِّ خَیْرٍ وَنَعُوْذُ بِکَ اَنْ نَجْتَرِحَ فِیْهِ سُوْءًا اَوْ نَجُرَّهُ اِلٰی مُسْلِمٍ
نَسْاَلُکَ خَیْرَ هٰذَا الْیَوْمِ وَخَیْرَ مَا فِیْهِ وَنَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّهٖ وَشَرِّ مَا فِیْهِ
و معنی این دعا را معلوم کن بپارسی آنگاه بتازی میخوان و همچنین دعوات دیگر که خواهی
شنیدن چون در پوشی جامه را نیت کن که فرمان خدا تعالی را بجا می آوری در
پوشیدن عورت و حذر کن از آنکه جامه برای ریا و خلق در پوشی که هر کاری که جز برای
خدا تعالی کنی ضایع باشد چون جامه پوشیدی قصد طهارت جای کنی نیمه چپ از
تن خویش فرا پیش دار تا نخست پای چپ در طهارت جای نهی و چون بیرون آئی
پای راست فرا پیش دار و چیزیکه نام خدا تعالی بر آن نوشته باشد از انگشتری و کاغذ
و درم و بطهارت جای مبر و سر برهنه به طهارت جای مشو چون در طهارت جای خواهی
شدن بگوی بِسْمِ اللّٰهِ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِیْثِ الْمُخْبِثِ مِنَ الشَّیْطَانِ
الرَّجِیْمِ و چنان کن که بسم الله و اعوذ بالله پیش از آن گوئی که در طهارت جای شوی باقی اگر

در طهارت جای بود روا بود و وقت بیرون آمدن بگوی اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِی
اَذهَبَ عَنِّی مَا یُؤذِینِی وَاَبقَی عَلَیَّ مَا یَنفَعُنِی و پیش از قضای حاجت باید که سه
کلوخ پاک نهاده داری و بران جایگاه که قضای حاجت کرده باشی بآب استنجا کن
و پس از بول سه گام بگیر و سه بار تنحنح کن و سه بار قضیب بیفشان و سه بار دست
بزیر قضیب بیرون آور و در استبرا بیش ازین میفزا که آن بوسوسه کشد و اگر در صحرا
طهارت کنی دور شو از دیدار مردمان و اگر توانی در پس چیزی شو و عورت پیش
نشستن برهنه مکن و روی فرا آفتاب و ماه مکن و روی و پشت فرا قبله مکن ا
باید که بر یک دست بود و در آب ایستاده و در زیر درخت میوه دار بول مکن و
از جای که مردمان آنجا بحدیث بنشینند و از زمینی که سخت بود و از جایگه که در ره
باشد و از سوراخی که در زمین باشد و در نشستن اعتماد بر پای چپ کن
پای بول مکن و چون کلوخ بکار داری کم از سه کلوخ بکار مدار
بود و درشت چنانکه پلیدی بر باید و فراتر بزد از آنجا که باشد اگر به
نهفت که پاک کردن واجبست و عدد طاق سنت است و چون کا
نجاست فراتر نبردی و هیچ اثر بنگذاشتی اگر آب بکار نداری
بود که میان کلوخ و آب جمع کنی و استنجا جز بدست چپ مکن
مِنَ النِّفَاقِ وَحَصِّن فَرجِي مِنَ الفَوَاحِشِ و چون
دست بزمین یا بدیوار در مال آنگاه بشوی که هیچ بوی نماند پس

بگوی غفرانک یعنی آمرزش میخواهم وخویشتن را بخرقهٔ خشک کن تا تمام آداب بجای آورده باشی **آداب وضو** چون از استنجا فارغ شدی آداب مسواک اندوست مده که آن سبب پاکی دهان وخوشنود بودن خدایتعالی است ویک نماز با مسواک فاضلتر است از هفتاد نماز بی مسواک و چون وضو را ابتدا خواهی کرد بر بالا نشین ورو بقبله آر وبگوی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِکَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِیْنِ وَاَعُوْذُبِکَ رَبِّ اَنْ یَّحْضُرُوْنِ پس هر دو دست سه بار بشوی وبگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُکَ الْیُمْنَ وَالْبَرَکَةَ وَاَعُوْذُبِکَ مِنَ الشُّوْمِ وَالْهَلَکَةِ پس بدل بگوی نیت کردم که طهارت کنم برای نماز یا نیت کردم که حدث برگیرم و چنان باید که این نیت از دل غائب نشود تا بوقت روی شستن ویک کف آب برگیر وسه بار در دهان کن وبحلق برگیر که روزه دار باشی وبگوی اَللّٰهُمَّ اَعِنِّیْ عَلٰی تِلَاوَةِ کِتَابِکَ وَکَثْرَةِ ذِکْرِکَ ویک کف آب دیگر برگیر وسه بار در بینی برکش و درون بینی پاک بکن بانگشت دست چپ وبگوی اَللّٰهُمَّ اَرِحْنِیْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَاَنْتَ عَنِّیْ رَاضٍ وَاَعُوْذُبِکَ مِنْ رَوَائِحِ النَّارِ وَمِنْ سُوْٓءِ الدَّارِ آنگاه بهر دو دست آب برگیر وجمله روی بشوی واز سر گوش تا گوشه پیشانی خطی راست بکش وهر قدر مو یکه سوی روی آمده باشد از آن خط آب را باصل آن موی برسان وهمچنین آب باصل چهار موی برسان ابرو وموی لب ومژگان وموی که میان روی وگوش باشد وچون محاسن بزرگ نشده باشد چنانکه

۱۲ بنام خدا و نیت [illegible]

۲۲ [illegible]

پوست بتوان وید آب به پوست باید رسانید و اگر پوست تمام پوشیده باشد آب
بروی فرو گذاری کفایت بود و بوقت روی شستن بگوی اَللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی
بِنُوْرِكَ یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوْهُ اَوْلِیَائِكَ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِی بِظُلُمَاتِكَ
یَوْمَ تَسْوَدُّ وُجُوْهُ اَعْدَائِكَ وخلال کن موی روی را بانگشتان انگاه
دست راست بشوی تا آرنج و بگوی اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِی كِتَابِی بِیَمِیْنِی وَحَاسِبْنِی
حِسَابًا یَسِیْرًا بعد از ان دست چپ بشوی و بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوْذُ بِكَ
اَنْ تُعْطِیَنِی كِتَابِی بِشِمَالِی اَوْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
پس هر دو دست تر بکن و سر انگشتان بهم باز نه و پیش سر زومی کش تا پس قفا
انگاه بجای خویش آور تا جمله سر و هر دو روی موی سر مسح کشیده شود همچنین سه
بار بکن و همچنین هر اندام که بشوی سه بار بشوی و بوقت مسح بگوی اَللّٰهُمَّ غَشِّنِی رَحْمَتَكَ
وَاَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ وَاَظِلَّنِی تَحْتَ عَرْشِكَ یَوْمَ
لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلَّ عَرْشِكَ انگاه گوش را مسح کن و دو انگشت شهادت در درون
دو گوش کن و پس گوش بشکم گوش را بمسح تر کن و کف دست بر جمله گوش را تا جمله
مسح کشیده آید و بگوی اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ الَّذِیْنَ یَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ
فَیَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهُ اَللّٰهُمَّ اَسْمِعْنِی مُنَادِیَ الْجَنَّةِ مَعَ الْاَبْرَارِ انگاه
گردن را مسح بکش و بگوی اَللّٰهُمَّ اَعْتِقْ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ
السَّلَاسِلِ وَالْاَغْلَالِ پس پای راست بشوی تا میان ساق تا بهر جای که آب

برسد پیرایه در بهشت تا بانجا برسد و میان انگشتان خلال کن بانگشت کهین دست چپ که خنصر گویند و ابتدا به انگشت کهین پای راست کن وختم بکهین پای چپ کن و بگوی اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمِیْ عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ الْاَقْدَامُ فِی النَّارِ و بوقت پای چپ شستن بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِکَ مِنْ اَنْ تَزِلَّ قَدَمِیْ عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ اَقْدَامُ الْمُنَافِقِیْنَ چون فارغ شوی روی بقبله کن و بگوی اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ سُبْحَانَکَ اَللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِکَ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ عَمِلْتُ سُوْءً وَظَلَمْتُ نَفْسِیْ اَسْتَغْفِرُکَ وَاَتُوْبُ اِلَیْکَ فَاغْفِرْ لِیْ ذُنُوْبِیْ اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنْ عِبَادِکَ الصَّالِحِیْنَ هر که این دعا ها در میان طهارت بگوید همه خطاها و گناهها از اندامهای وی بیرون شود و مهر بر وضوی وی نهند پیوسته در زیر عرش طواف میکند و مزد آن تا قیامت وی را می نویسند **فصل** از هفت چیز خویشتن را نگاه دارد در طهارت از دست افشاندن و از آب اسراف کردن و در روی شستن طبانچه سخت برروی مزن و در میان وضو سخن مگوی و هیچ جای سه بار بیش مشو که مقتضی بار چهارم شیطانست و موسوسان را در طهارت شیطانیست که برایشان خندد وی را ولهان گویند و بآبیکه آفتاب کرده باشد طهارت مکن و از کوزه سفالین طهارت کن نه از روئین که این بتواضع نزدیکتر بود و در میان طهارت هیچ از ذکر خداوند تعالی

خالی مباش که در خبر است که هر طهارت که با ذکر بود گناه را از همه اندامها ببرد و
چون بی ذکر بود بیش از آن نبرد که آب بوی رسد **آداب غسل** چون جنابتی
رسد از احتلام یا از صحبت اول دست بشوی و هر جا که آلوده باشد از تن با آب
پاک کن آنگاه وضو بکن چنانکه گفته آمد و پای شستن تاخیر کن تا از غسل فارغ شوی
تا آب ضایع نشود چون وضو کردی سه بار آب بر جانب راست ریز و سه بار بر
جانب چپ و سه بار بر میان سر و نیت رفع جنابت یاد دار با اول غسل و جمله اندامها
بدست بمال و جایی که از تن تو پوشیده است در شکن گوشت یا پوست چون
بغل و ناف و سوراخ گوش آب بوی برسان و آب با صل همه موها برسان و دست
از عورت نگاه دار تا وضو شکسته نشود اما در غسل واجب دو چیز بیش نیست نیت
کردن و جمله پوست اندام شستن و در وضو واجب شش چیز است روی شستن
و هر دو دست تا آرنج و مسح سر آنقدر که بود و هر دو پای شستن و نیت و ترتیب
نگاه داشتن و دیگر همه سنت است لیکن فضل وی بزرگ است و ثواب وی
بسیار است و دست بداشتن از سنتها زیان کاری است بلکه اصل فریضه بدان تمام
شود که نقصان فرایض را در بتوان یافت الا بسنتها **آداب تیمم**
اگر عاجز آیی از استعمال آب و بکار داشتن آب در سفر پس از آنکه آب طلب
کنی نیابی و اگر یابی از تشنگی نرسی تو یا همراهان تو یا میان تو و آب مانعی بود چون
سبعی یا دشمنی یا آب ملک دیگری باشد و دستوری می ندهد و نمی فروشد الا

بهای گرانتر از آنکه بهای ویست در آن موضع یا جراحتی است بر تن تو که بکار داشتن آب
بیم هلاک تست یا هلاک اندامی از اندامهای تو صبر کن تا وقت فریضه درآید آنگاه خاک
پاک کن و خالص و نرم طلب کن و هر دو کف خویش بر وی زن انگشتان چپت بهم باز
نهاده نیت استباحت نماز کن و روی خویش را بدان دو کف گرد آلود یکبار مسح
چنانکه خاک همه روی برسد و شاید اگر باصل موی نرسد و انگشتری بیرون کن
و انگشتها کشاده بدار و یکبار دیگر بر خاک زن و هر دو دست تا آرنج بدان مسح
کش چنانکه گرد اندک بهمه برسد پس هر دو دست بیکدیگر در مال و میان انگشتان
خلال کن و هم در مال و بدین تیمم یک فریضه بیش مکن و چندانی که خواهی سنت بکن چون
دیگر خواهی گذاردن تیمم باز کن والله اعلم **آداب رفتن بمسجد** چون بامداد
طهارت کردی دو رکعت سنت نماز بامداد در خانه بکن اگر صبح برآمده باشد که رسول
صلی الله علیه وسلم چنین کردی آنگاه بمسجد رو و از نماز جماعت دست باز مدار خاصه
بامداد که نماز جماعت بیست و هفت درجه فضل دارد بر نماز تنها و هر که دین در دل وی
قدر دارد ترک چنین سود و چندین درجات نتوان گفت در راه مسجد آهسته رو و بگوی

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِیْنَ عَلَیْكَ وَبِحَقِّ مَمْشَایَ هٰذَا اِلَیْكَ
لَمْ اَخْرُجْ اَشَرًا وَّلَا بَطَرًا وَّلَا رِیَاءً وَّلَا سُمْعَةً خَرَجْتُ اتِّقَاءَ سَخَطِكَ
وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ فَاَسْئَلُكَ اَنْ تُنْقِذَنِیْ مِنَ النَّارِ وَاَنْ تَغْفِرَ لِیْ
ذُنُوْبِیْ فَاِنَّهٗ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ **آداب در شدن بمسجد و بیرون آمدن**

چون بمسجد رسیدی پای راست فراپیش دار و بگوی اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ ذُنُوْبِیْ وَافْتَحْ لِیْ اَبْوَابَ فَضْلِكَ
وَاَبْوَابَ رَحْمَتِكَ واگر کسی بینی در مسجد که چیزی میخرد یا میفروشد بگو
ملک او بدین تجارت و اگر کسی چیزی میجوید و منادی همی کند بگو باز میابیا که رسول
صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرموده و گفته است که مسجد نه برای این است و چون
در مسجد شدی منشین تا دو رکعت تحیت مسجد نکنی و اگر سنت نکرده باشی بکن که آن
تحیت نیز باشد و چون سلام دادی نیت اعتکاف کن و بدعا و بذکر مشغول شو
و بهیچ غافل بکار مباش و چون بانگ نماز شنوی درین حالت و در هر حالت که باشی
در نماز بجواب موذن مشغول باش و همان همیگوی و چون بحی علی الصلوة رسد بگو
لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و چون حی علی الفلاح گوید بگوی مَاشَاءَ اللّٰهُ
کَانَ وَمَا لَمْ یَشَاْ لَمْ یَکُنْ چون الصلوة خیر من النوم گوید بگو صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ
و چون قد قامت الصلوة بگوید بگو اقامها الله وادامها مادامت السموات
چون فارغ شدی بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُكَ عِنْدَ حُضُوْرِ صَلَوَاتِكَ وَاَصْوَاتِ
دُعَاتِكَ وَاِدْبَارِ لَیْلِكَ وَاِقْبَالِ نَهَارِكَ اَنْ تُؤْتِیَ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَاٰلِهِ الْوَسِیْلَةَ وَالْفَضِیْلَةَ وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُوْدَ الَّذِیْ وَعَدْتَهُ
واگر بانگ نماز شنوی و تو در نماز باشی چون سلام دهی جواب را تدارک کن
باز گوی و چون امام در نماز ایستاد جز بعز نیت بهیچ چیز مشغول مشو و چون

فریضه وادی بگوی اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّسَلِّمْ اَللّٰهُمَّ
نْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَاِلَیْكَ یَعُوْدُ السَّلَامُ حَیِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ
اَدْخِلْنَا دَارَ السَّلَامِ بِرَحْمَتِكَ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ سُبْحَانَ رَبِّیَ
لْعَلِیِّ الْاَعْلَی الْوَهَّابِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَهْلُ النِّعْمَةِ وَالْفَضْلِ
الثَّنَاءُ الْحَسَنُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا نَعْبُدُ اِلَّا اِیَّاهُ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ وَلَوْ کَرِهَ
الْکَافِرُوْنَ پس این دعا بگو که سید عالم محمد صلی الله علیه وسلم کلمات آنرا جامع وکامل
نامیده است وعایشه را رضی الله عنها بیاموخته است اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُكَ مِنَ الْخَیْرِ کُلِّهٖ
عَاجِلِهٖ وَاٰجِلِهٖ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ اَعْلَمْ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ کُلِّهٖ عَاجِلِهٖ وَاٰجِلِهٖ مَا
عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ اَعْلَمْ اَسْاَلُكَ الْجَنَّةَ وَمَا یُقَرِّبُ اِلَیْهَا مِنْ قَوْلٍ اَوْ عَمَلٍ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ
النَّارِ وَمَا یُقَرِّبُ اِلَیْهَا مِنْ قَوْلٍ اَوْ عَمَلٍ اَسْاَلُكَ مِنْ خَیْرِ مَا سَاَلَكَ
عَبْدُكَ وَنَبِیُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَاَسْتَعِیْذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ
عبدك ونبیك صلی الله علیه وآله وما قضیت لی من امر
فاجعل عاقبته رشدا برحمتك یا ارحم الراحمین آنگاه آن دعا بگو که
رسول صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه را رضی الله عنها وصیت کرده است یا حی
یا قیوم برحمتك استغیث اصلح لی شانی کله ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین
وعلی عیسی صلوات الله علیه را بگو اللهم انی اصبحت لا استطیع

دفع ما اکره ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر بید غیری و
بحلی فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسو
ولا تجعل مصیبتی فی دینی ولا تجعل الدنیا اکبر
تسلط علی من لا یرحمنی پس دعا که یاد گرفته باشی
کار تو تا آفتاب بر آمدن از چهار ورد بیرون نباشد یکی دعا و کرد
قرآن خواندن و چهارم تفکر که در گناهان بسیار اندیشه کنی و
در فرمانهای حق تعالی که بدان مستحق عقاب شده باشی اگر بند
خواستن بموجب شرع مشغول نشوی پس در طریقه تدارک اندر
آن روز از طاعت از تو ممکن است که در وجود آید اند یشه آن بکنی
مستحق عقاب خواهی شدن از آن حذر کنی و عزم ... ت بکنی که
حقتعالی مشغول نشوم و گرد هیچ معصیت نگردم و بهترین اندیشه
نزدیکی اجل تفکر کنی که ممکن است که نزدیک رسیده باشد و ا
... ختم یا بد هیچ مهلت ندهد و حسرت سود ندارد و چنان
و کلمه عبادت کنی اول لا اله الا ... وحده لا شریک له
یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی ...
... لا اله الا الله الملک الحق المبین
الواحد القهار رب السموات والارض وما بینهما ...

سُبحَانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكبَرُ
لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ العَلِيِّ العَظِيمِ **پنجم** سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا
لمَلٰئِكَةِ وَالرُّوحِ **ششم** سُبحَانَ اللهِ وَبِحَمدِهٖ سُبحَانَ الله
يهِ **هفتم** اَستَغفِرُ اللهَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الحَيُّ القَيُّومُ
بَةً **هشتم** اَللّٰهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا اَعطَيتَ وَلَا مُعطِيَ لِمَا مَنَعتَ
بتَ وَلَا يَنفَعُ ذَا الجَدِّ مِنكَ الجَدُّ **نهم** اَللّٰهُمَّ
عَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّم **دهم** بِسمِ اللهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ
فِي الاَرضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ

ریک صد بار بگوید یا هفتاد بار یا ده بار و این کمترین باشد تا
داین ورد ها را ملازم باشی که هر روزی بامداد بگوی و سخن نگوی
بد که در خبر است که هر که بامداد بذکر مشغول باشد و سخن نگوید تا آفتاب
از آن است که هشت بنده را از فرزندان اسمعیل پیغمبر علیه الصلوٰة
ده باشد **آداب وقت بر آمدن آفتاب تا وقت**
آفتاب بر آمد و مقدار یک نیزه بالا گرفت دو رکعت نماز بکن
نکروه باشد از وقت آفتاب بر آمدن و چون مقدار چهار یکی
چاشت بکن دو رکعت یا چهار رکعت یا هشت و در هر دو رکعت
نماز چشین هیچ نماز دیگر را تبه نیامده است و اوقات دیگر از بامداد

تا وقت زوال جز بخرات که دستگیر تو باشد با آخرت چون لکن که آن خیرات بر چهار درجه است درجهٔ اول که فاضلترین است آنست که طلب علم کنی نه هر علمی که مردمان آنرا علم می گویند لیکن علم دستگیر و سودمند که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ عِلْمٍ لَا یَنْفَعُ وعلم نافع آن بود که بیم خداوند تعالی در دل زیادت کند و چشم دل ترا گشاده کند تا عیب خویش و صفات خویش ببینی و تقصیر خود در طاعت بدانی دیگر علم نافع آن بود که دنیا را در دل تو سرد کند و رغبت تو در آخرت صادق کند و دیدهٔ دل ترا بینا کند تا بظاهر علم و عمل غره نشوی بلکه اخلاص و نیت درست طلب کنی و بدین علم که درین کتاب و دیگر کتاب ... سعادت است مشغول شوی و بدان کار کنی و خلق را بدان راه ... که عیسی صلوات الله علیه چنین میگوید که هر که این را بداند و برود و خلق را بدین دعوت کند ویرا در ملکوت آسمان عظیم خوانند و اگر ازین بپردازی و از اوقات تو چیزی زیادت آید آنگاه اگر علم فقه برخوانی تا مردمان را در وقایع ایشان فتوی کنی آن فرض کفایت بود و فضل این بزرگ است لیکن بدو شرط یکی آنکه از فرض عین باشی و علم این کتاب حاصل کرده باشی و بکار داشته و دیگر آنکه ... علم جاه و قبول خلق و کسب مال نباشد بلکه قصد تو آن باشد که نزد خدای تعالی ... جر و منزلتی باشد و منزلت علما حاصل آید در آخرت ثواب بیشتر خلق را آن بود که شیطان تلبیس در علم کند و گوید که فقه ... تو دانست

که برای خدای تعالی میخوانی وایزد تعالی از سرّ دل ایشان میداند که از برای قبول خلق وحشمت است درجه دوم آنکه قوت علم نداری لیکن بذکر عبادت مشغول باشی چون نماز بسیار وقرآن خواندن وتسبیح کردن واین درجه پارسایان است وثواب این نیز بزرگ است درجه سیوم آنکه بکاری مشغول شوی که راحت مسلمانان در وی باشد وخلق بدان آسوده شوند چون خدمت صوفیان ودرویشان واهل علم بتن ومال وعیادت بیماران وتشییع جنازها که این هم عبادتست وهم راحت خلق وثواب این از عبادت دیگر که راحتی نباشد زیادتست درجه چهارم آنکه اگر ازین هر سه هیچ چیز از تو نیاید ... بکسب تجارت مشغول باشی وکفایت خود وعیال خود حاصل کنی این نیز چون شرط شرع ... آن نگاه داری واز حلال کسب کنی ومقصود تو آن بود که رنج خویش از مسلمانان ... وعیال تو نیاز مند روی خلق نباشند این نیز از جمله عبادتست وثواب این ... بزرگ است اما هر چه ازین چهار بگذشت چون لهو وغفلت وکارهای بیفائده همه ... این عمر است وسبب حسرتست واگر العیاذ بالله بمعصیتی مشغول باشی یا بکاری که اندران رنج مسلمانی بود واین خود سبب هلاک باشد وبدانکه بنده از سه حال خالی نباشد در تجارت آخرت یا بر سود است یا بر زیان یا بسر بسر که بطاعت مشغول است واز معصیت دور است بر سود است وهر که اندرین هر دو مقصر است بر زیان است واگر چنانست که بر طلب سود مشغول نیستی جهد آن کن که سر بسر بجهی وحذر کن ازانکه سرمایهٔ خویش بزیان آوری وهمچنین بنده در حق خلق بر سه

حالتست یا سبب راحت ایشان است و بدان مانند فرشتگان است و یا سبب رنج
ایشانست تا بدان مانند مار و کژدم است و ددگان و یا کسی را از وی راحت نیست لیکن
رنج نیز نیست و وی همچو مردگان است و اگر نتوانی که مانند فرشتگان باشی بار جهد کن تا مانند
ددگان نباشی لیکن مانند باشی بمردگان و رنج خویش از خلق دور داری و جهد آن کن
تا وقت ضایع نکنی و در هیچ وقت بکاری مشغول نباشی که از آن منفعت دینی نباشد یا منفعت
دنیائی که آن یاور تو باشد در دین اگر چنان باشد که با مخالطت مردمان خویشتن را
از معصیت نگاه نمیتوانی داشت اولی تر آن بود که طریق عزلت گیری و در زاویه [illegible]
پس اگر در زاویه دل تو از وسوسه پراگنده خالی نباشد و بذکر حق تعالی [illegible] بر دوام مشغول
نتوانی بود و باوراد عبادات و خواندن قرآن وسوسه از خود دو[illegible] توانی کرد آن بهتر باشد
که بیشتر اوقات خفته باشی که خواب سبب سلامتست اگرچه [illegible] نیست و چون سود
نمیتوانی کردن کمتر از آن نبود که از زیان حذر کنی و بخ[illegible]ی تا با مرده برابر باشی و خسیس ترین
زنده باشی که نیکوترین احوال وی آن بود [illegible] مرده برابر بود آداب ساز کردن
نماز [illegible] باید که پیش از زوال استعداد نماز پیشین را بسازی و از پیش قیلوله کنی که نماز
شب بقیلوله [illegible] شود چنانکه روزه روز بسحور میسر شود و قیلوله بروز بی بیدار شب همچون
سحور باشد [illegible] روزه جهد کن تا [illegible]ی و طهارت پیش از زوال کنی و وقت زوال
را بمسجد حا[illegible] و تحیت مسجد بکنی و موذن را منتظر باشی و جواب موذن را بدهی آنگاه
پیش از فریضه [illegible]ت نماز کنی که رسول صلی الله علیه وسلم این چهار رکعت نماز دراز به

واهل فرزندان و دوستان همه از وی باز کردند پس چون آفتاب فرو شود جهد
کن تا باز بمسجد آمده باشی از پیش و به تسبیح و استغفار مشغول شو که فضل این وقت
همچون فضل بامداد است پیش از آفتاب خدای تعالی میگوید وسبح بحمد ربك قبل
طلوع الشمس و قبل غروبها و نزدیک آفتاب فرو شدن والشمس وضحیها
واللیل اذا یغشی و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
بخوان چنانکه در وقت آفتاب فرو شدن در ذکر و استغفار باشی و چون بانگ نماز
شنوی جواب موذن باز ده آنگاه بگوی اللهم انی اسالك عند اقبال
لیلك وادبار نهارك واصوات دعائك ان توتی محمد
والا الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة وابعثه مقاما محمودا
الذی وعدته انك لا تخلف المیعاد پس چون اقامت گویند جواب اقامت باز
ده و فریضه با امام بکن و پیش از آنکه سخن گویی دو رکعت سنت بکن و اگر چهار رکعت
دیگر بکنی تا سنت شش رکعت شود اولی تر بود و اگر توانی معتکف باشی در مسجد تا نماز
خفتن بکنی و میان این دو نماز زنده داری فضل این بزرگ باشد و درین اخبار
بسیار آمده است و این را ناشیة اللیل گویند و صلوة الاوابین و در خبر است که نماز
درین وقت لغو اول روز را کفارت بود و آخر روز را پاک کند پس چون بانگ نماز
خفتن بگویند اگر چهار رکعت بکنی پیش از فریضه نیکو بود که میان هر بانگ نمازی
و اقامتی نمازی سنت است و گروهی دیگر پیش از نماز شام نیز دو رکعت بشتاب

کرده اند که در جزیست که دعای میان بانگ نماز وقامت رد نکنند آنگاه فریضه بکن
و دو رکعت سنت بکن پس از ان دو رکعت دیگر بکن و درو الم تنزیل وتبارك
برخوان یا یس وحم الدخان که این روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و
آله وسلم پس چهار رکعت دیگر بکن تا از جمله نماز شب زیاده از راتبه محسوب باشد و
فضل بزرگ است آنرا پس سه رکعت وتر بکن بیك سلام یا بدو سلام و رسول صلی الله
وسلم درین سه رکعت سبح اسم ربك الاعلی و قل یا ایها الکافرون
ست و اگر عزم آن داری که نماز شب کنی وتر تاخیر کن تا باخر نماز
خفتن بکردی بحدیث و افسانه مشغول مشو که خاتمت اعمال
باید که بر ... اگر علم یا بمطالعه کتابی یا بچیزیکه بخیر تعلق دارد مشغول
باشی تا خاتمت ... تو آن بخواهی خفت در جامه خواب روی بقبله کن و بر
دست راست ... راست خفتی روی و جمله تن فرا قبله بود چنانکه
در لحد خوابانند ... بیداری از وی
مانند حشر و شاید که ازین خواب برنخیزد ... بد که مرگ را ساخته باشی و بر طهارت خفتی
و وصیت زیر بالین نوشته داری و بر توبه خفتی و عزم کنی که چون بیدار شوی هیچ
هیچ معصیت نشوی و هر خیریکه بمسلمانان توانی رسانیدن برسانی و بدانکه ناگاه چنین
که خفته باشی ترا در لحد خوابانند تنها و بیکس و هیچکس با تو نه مگر عمل تو و جامهای نرم
فرو میفکن چنانچه بجمله خواب فرا خویشتن کشی که خواب زندگی ترا باطل و بیفائده کند

مگر که بیداری بر تو وبال بود وخواب سبب سلامت تو بود وبدانکه روز وشب بیست
وچهار ساعت بود باید که خواب تو بروز وشب بیشتر از هشت ساعت نبود چه اگر
شصت سال عمر تو بود کفایت بود که بیست سال ضایع کنی بخواب آن سه یکی
از عمر بود وچهار یکی خود از اول عمر بکودکی ضایع شده باشد وباید که بوقت
خواب آب طهارت ومسواک نهاده باشی وعزم آن کنی که بشب برخیزی یا پیش از
صبح برخیزی که هر رکعت نماز درمیان شب گنجی بود از گنجهای حق از این گنجها چندان
که توانی بنه روز درماندگی ومفلسی بکار آید که گنجهای دنیا آن روز هیچ سود نکند وچون
پهلو بر زمین نهادی بگوی ربی باسمك وضعت جنبی وباسمك ارفعه
شده نفسی فاغفر لی ذنبی اللهم قنی عذ[ابك یوم تبعث]
عبادك اللهم باسمك احیا واموت اعوذ بك من شر
کل ذی شر ومن شر کل دابة انت اخذ بناصیتها انت
الاول فلیس قبلك شی وانت الاخر فلیس بعدك شی اللهم
انت خلقت نفسی وانت تتوفیها لك مماتها ومحیاها ان امتها
فاغفر لها وارحمها وان احییتها فاحفظها اللهم انی اسالك العافیة اللهم
ایقظنی فی احب الاوقات الیك واستعملنی باحب الاعمال لدیك یقربنی
الیك زلفی ویبعدنی عن سخطك بعدا اسالك فتعطینی و
استغفرك فتغفر لی وادعوك فاستجب لی آنگاه آیة الکرسی وآمن الرسول و

معوذتین و سورهٔ تبارک برخوان و چنان باید که خواب فرو گیرد ت و تو در میان
ذکر خداوند تعالی باشی و بر طهارت باشی که هر که چنین کند روح او را بعرش برند و
از جملهٔ نماز کنندگان نویسند تا آنگاه که بیدار شود چون از خواب بیدار شوی هم
بر آن ترتیب شوی که گفته آمد و ملازمت کن هم بدین در باقی عمر و اگر دشوار آیدت
کن چون بیمار که بر تلخی دارو صبر کند بامید تندرستی و اندیشه کن که عمر تو هر چند
و صد سال بیش نبود و این چه قدر دارد با مدت مقام در آخرت که هیچ
و بر تو دشوار نیست که ده سال رنج کشی در بازرگانی و طالب علمی و سفر
تا با ... اسائی بیست سال یا سی سال پس چند سالی که مدت عمر تست چرا
صبر نتوانی ر... ت تا جاودان بیاسائی و امید عمر دراز فرا پیش مگیر که اگر
صبر بر تو دشوار شود ... لشتن بگوی که امروز صبر کن باشد که امشب بمیری و اگر
صبر کن که شاید فردا بمیری که ... اعت نیست که ممکن است که آخر عمر تو باشد که اجل را
هیچ وقت معین نیست ناچار ... باشد از
ساز دنیا که هیچ حال در وی نخواهی ماند باشد که ... روز یا یکسال
بیش نمانده بود پس این اندیشه بر دل خویش تازه میدار و نفس خویش را روز بروز
فرا صبر میدار که اگر عمر دراز پیش گیری و با خویشتن گوئی مثلاً پنجاه سال نخواهم زیست
نفس تن در صبر ندهد و از شهوت و لهو باز نایستد اگر این راه که بتو نموده آمد پیش
گرفتی بوقت مرگ شادی بینی که آنرا آخر نبود و گرنه حسرتی بینی که آخر نبود و شادکسی که

بشب باه رود بامداد بود که بمنزل رسیده بود و بیاسوده **آداب نماز** تا-
اکنون که ترتیب اوراد و نگاهداشتن اوقات دانستی باید که چگونگی نماز و روزه بدانی و
ابتدا بنماز کنیم چون فارغ شدی از طهارت و جامه و جایگاه نمازی بکردی و عورت
از زانو تا ناف بپوشیدی برپای خیز و روبقبله آر و میان دو قدم بمقدار چهار یکی از
گز کشاده دار و پشت و تن راست کن و قل أعوذ برب الناس برخوان تا شیطان از
پیش دل تو دور شود و دل حاضر کن و از وسوسه خالی کن و نگاه کن که در خدمت کرمی
ایستی و با که مناجات میکنی و خواهی کرد و شرم دار که با دل غافل پیش خداوند با ایستی و
با سینه پر وسوسه و شهوات دنیا فرا پیش وی شوی و بدانکه وی بر درون تو مطلع است و نظر
وی همه بدل تست و نماز تو که بپذیرد بزاری و خشوع
بپذیرد باید که در پیش وی چنان ایستی که ویرا می بینی اگر ... می بینی وی ترا می بیند اگر
بدین دل تو حاضر نمی شود و اندامهای تو آرام نمیگیرد بدانکه چشم دل تو نابیناست از
دریافت و عظمت و جلال وی و تقصیر کن ... از مصلحان این بیت تو چشم میدار در آنکه
نماز چگونه میکنی تا به بینی که دل تو چگونه حاضر میشود و اندامهای تو آرام میگیرد و با ادب
ایستی پس با خود بگو شرم نداری از خداوند خویش که چون بنده از بندگان وی که بدست
وی هیچ نیست ترا بیند و بتو نگرد دل تو حاضر میشود و اندامهای تو آرام میگیرد و تو میدانی
که آفرید کار تو ترا می بیند و هیچ خوف در ظاهر و باطن تو پدید نمی آید از عظمت وی
مگر قدر وی ... دل تو از قدر بنده از بندگان کم است و این غایت نگونساری است

نابینای باشد و هیچ دشمنی با خویشتن تر از ین نبود پس این معانی با خویشتن باید
کرد کوئی در اول نماز تا بود که دل تو حاضر شود که هر نماز که دل در وی حاضر نبود آن نماز
پذیرفته نبود و چون دل حاضر کردی و از غوغا و اندیشهٔ دنیا رستی اگر تنها باشی اقامت
بگوی و اگر منتظر جماعت باشی از بانگ نماز دست مدار پیش از اقامت بگوی انگاه نیت
در دل صورت آن نماز که خواهی کرد حاضر کن و بگو که ای فریضهٔ نماز پیشین میکنم خدای را
تکبیر تمام نکنی هیچ نباید که غافل باشی از نیت و بوقت تکبیر دو دست بردار چنانکه
پشت بود و سر انگشت برابر گوش و هر دو دست گشاده دار و در وقت
بر آ گذاشتن از جانب راست و چپ مبر و از پس و پیش بیرون میاور
و چون باسینه آور چنانکه فرو گذاری انگاه با سینه بری چون
با سینه بردی کف دست چپ نه و انگشتان راست بساعد چپ فرو
گذار پس از تکبیر بگوی الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة
واصیلا پس وجهت وجهی تا آخر برخوان و بگوی سبحانک اللهم تا آخر برخوان و بگوی
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم انگاه الحمد برخوان و همه تشدید بجا آور و فرق میان ضاد
و ظا بیاموز و آمین پیوسته بآخر سوره بگو باید که از وی گسسته داری و قرآن بلند
خوان در نماز بامداد و دو رکعت پیشین از نماز شام و خفتن و آمین نیز باواز بلند بگوی در
نماز بامداد سورهای که در آخر قرآن دراز تر است برخوان و در نماز شام انکه کوتاه تر است و
در نماز پیشین و دیگر و خفتن انکه میانه است چون والسماء ذات البروج و مانند آن

و در نماز بامداد در سفر قل یا ایها الکافرون و سورهٔ الاخلاص و آخر سوره بتکبیر رکوع
پیوسته مکن لیکن چندان خاموش باش که سبحان الله بتوان گفت پس تکبیر رکوع آغاز
کن تا بر پای باشی پشت را راست دار و سر در پیش دار و چشم بر جایگاه سجود دار و
هیچگونه از راست و چپ منگر پس تکبیر کن و دست بردار و برکوع شو و دو کف دست بر دو
زانو نه و انگشتها راست و کشاده دار و بر زانو فرو گذار و زانو باران و ساق راست دار
و زانو را بدور میاور و پشت و گردن و سر نیز راست دار چنانکه جملهٔ تن تو بر صورت لامی باشد
راست و میان بازو و پهلو کشاده دار و زنان کشاده ندارند لیکن خویشتن را جمع
فراهم دارند و انگاه سه بار سبحان ربی العظیم بگوی و اگر امام نباشی هفت بار بگوی
یا یازده بار نیکوتر بود و انگاه پشت راست باز کن تا جمله بالای تو چون الفی باشد راست
و دست بردار بوقت بر آمدن و درین بر آمدن میگوی سمع الله لمن حمده چون راست
باز ایستادی بگوی ربنا لك الحمد ملء السموات و ملء الارض و ملء
ما شئت من شئ بعد و نماز بامداد قنوت برخوان در رکوع دوم رکعت چون فارغ شوی
تکبیر کن و بسجود شو و دست بر مدار و باید که اول چیزی که از تو بر زمین رسد آن باشد که بزمین
نزدیکتر باشد نخست دو زانو پس دو دست پس پیشانی برهنه با بینی بر زمین نه و همه
اندامهای خویش کشاده دار در سجود و زانو از پهلو باز دور دار و شکم از ران دور دار
زنان جمله اندامها فراهم دارند و دو کف دست با انگشتان راست بر زمین نه و رمقابل
دوش و ساعد دست بر زمین مگستر و سه بار سبحان ربی الاعلی و بحمده بگو و اگر

اما م نباشی هفت بار یا یازده بار انگاه تکبیر گوی و راست باز نشین و بر پای چپ نشین
و سر انگشتان راست بر زمین نه بسوی قبله و هر دو دست بر هر دو ران نه بگوی رب اغفرلی
وارحمنی وارزقنی واهدنی وعافنی واعف عنی انگاه وکر سجودی همچنان بکن و راست
باز نشین و سبک از نشستگی باز بر پای خیز و دو دست بر زمین نه مشت فراکرده چون
کسیکه خمیر کند چنانکه به پشت انگشتان بر زمین اعتماد کنی و در حال برخاستن یکپای
فرا پیش مدار و تکبیر ابتدا کن و از انوقت که بنشستن نزدیک رسی تا انوقت که بقیام
نزدیک رسی پیوسته میدار تا هیچ حال از ذکر زبان خالی نباشد انگاه اعوذ بالله
یکبار بگو [illegible] دیگر رکعت همچنین بکن برکعت دوم بتشهد بنشین و دست راست در وقت
تشهد بر ران [illegible] نه فراکرده مگر انگشت مسبحه که بدان اشاره کنی باسمان در ینوقت
که بگوی ۱۲ الله نه بوقت گفتن لا اله و دست با انگشتان
چپ باز کرده بر ران چپ [illegible] بر پای چپ نشین چنانکه میان دو سجود و در تشهد باز پسین
سرین چپ بر زمین نه و هر دو [illegible] پای راست از زیر خود بیرون کن و سر انگشتان
پای راست بر زمین نه از سوی قبله و یات که معروف است برخوان تا اللهم صل علی
محمد باولین تشهد و باخرین تمام برخوان و فریضه تا باللهم صل علی محمد است و دعا
که پس از التحیات معروفست برخوان و آن اینست اللهم اعنی علی ذکرك وشکرك
وحسن عبادتك اللهم انی اعوذ بك من فتنة المحیا والممات واعوذ بك
من فتنة المسیح الدجال و اعوذ بك من جهد البلاء ودرك الشقا وشماتة

الاعداء و سوء القضاء اللهم انی اعوذ بک من فتنة الدنیا و فتنة القبر و عذاب

النار برحمتک یا ارحم الراحمین آنگاه روی سوی راست کن و بگوی السلام علیکم و رحمة الله
و از جانب چپ یکبار دیگر بگوی و درین وقت نیت کن از نماز بیرون آمدن را و در سلام
دادن نیت کن بر فرشتگان و کسانیکه حاضر باشند اینست صورت نماز کسی که تنها
بود و روح نماز خشوع و حضور دل است با هرچه بر زبان میرود و حسن بصری رحمة الله میگوید
هر نمازی که دل در وی حاضر نیست بعقوبت نزدیکتر است و رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت کس باشد که از نماز وی از ده یکی بنویسند و هر کسی را آنقدر نویسند که داند که چه میکند
و دل او حاضر بود و السلام

آداب امامت و اقتدا

... ست که نماز
سبک کند که انس رضی الله عنه میگوید هیچکس را ندیدم که نماز وی بدان سبکی و بدان تمامی
بودی که نماز مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و باید که تکبیر افتتاح ... نکنند تا اقامت تمام نشود
و تا صف راست نکنند و امام آواز بردارد در تکبیر و ماموم آواز برندارد مگر آنقدر که خود
بشنود و نیت امامت کند تا فضل امامت یابد اگر نکند ثواب امامت نیابد و جماعتیان
ثواب جماعت یابند چون نیت اقتدا کرده باشند و باید که وجهت و اعوذ آهسته گوید و
الحمد و سوره باواز بخواند در دو رکعت پیش مگر در نماز پیشین و دیگر که آهسته بخواند و
آمین نیز باواز گوید با فاتحه و ماموم نیز آمین گوید باواز با آمین امام بهم نه پیش و نه پس و
امام پس از فاتحه آنقدر خاموش باشد که جماعتیان فاتحه برخوانند تا سوره تمام از وی
بتوانند شنید و ماموم جز فاتحه نخواند مگر در نماز پیشین و دیگر و در نماز که دور افتاده باشند

و آواز امام بشنوند و امام تسبیح رکوع و سجود سه بار بیش نگوید و در تشهد اول چون
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بگفت برخیزد و برین نیفزاید و در وقت سلام نیت
سلام کند بر قوم و قوم بسلام خویش نیت جواب کنند و چون سلام داد سبک برخیزد
و با قوم کند و دعا کند و اگر در جماعت زنان باشند سوی باز نکند تا ایشان بگذرند
و از جماعتیان هیچکس برنخیزد تا اول امام برخیزد و امام چون باز گرد خواه از
از کرد و خواه از جانب چپ اما از جانب راست اولی تر و امام در دعا خویش
گوید اللهم اهدنا اللهم اغفرلنا و قنوت با آواز گوید و قوم آمین
که این درست نشده است از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
بر قنا ده بود بر قومی که دعا میکرد چون واقعه نباشد بر آن
قیاس بدانک تقضی ولا یقضی علیک ماموم نیز همان میگوید
تا با خر قنوت و نیز ایستد مگر در صف و اگر جا نیابد یکی را باز پس کشد
تا نزدیک خویش و آنکس برای و در تسبیح عمل نباید کرد در پیش امام شود
و نه نیز با وی بهم کند لیکن از پس وی میشود پیشانی امام در سجود بر زمین رسد آنگاه وی
قصد سجده کند و تا امام راست ننشیند وی سر از سجود بر نیارد آداب نماز آدینه
بدانکه آدینه عید مومنان است و روز بزرگوار است که بدین امت ارزانی داشته اند و اندر
وی ساعتی است که هر دعائی که در آن ساعت افتد مستجاب بشود باید که از روز پنجشنبه باز
ساز این روز کند بدانکه جامه بشوید و بر تسبیح و استغفار مشغول باشد و شبانگاه

روز پنجشنبه که این ساعت در فضل همچون ساعت روز آدینه است نیت روزهٔ روز
آدینه کن لیکن با پنجشنبه بهم یا روز شنبه که نهی است از روزهٔ روز آدینه تنها و چون صبح روز
آدینه بر آید غسل کن که غسل درین روز سنتی مهم است پس جامهٔ سفید در پوش که
خداوند تعالی جامهٔ سفید را دوست تر دارد و بوی خوش بکار دار و جمله تن پاک کن
بدانکه موی لب و زیر دست و زیر ناف را تعهد کنی و ناخن بر چینی و مسواک کنی
پگاه بمسجد جامع شوی و در راه آهسته و بحرمت روی که در خبر است که هر که
اول بمسجد جامع شود همچنان باشد که اشتری قربان کرده باشد و در دوم ساعت چنان
باشد که گاوی قربان کرده باشد و در سیم ساعت گوسفندی و چهارم مرغی خانگی و در
پنجم بیضه چون امام بر منبر شد صحایف در نوردند و قلمها برگیرند و فرشتگان بسماع خطبه
مشغول شوند و در خبر است که نزدیکی خلق در نگریستن بحضرت سبحانه و تعالی بوقت دیدار بر
اندازهٔ پگاه خاستن بود در روز آدینه و چون در جامع شدی صف اول طلب کن و اگر
مردمان آمده باشند پای در گردن مردمان منه و در پیش ایشان فرا مشو و نزدیک
دیواری یا ستونی بنشین تا کسی پیش تو نگذرد و منشین تا تحیت مسجد نکنی اگرچه خطیب در میان
خطبه بود جهد کن تا پیش از انکه خطیب بیرون آید چهار رکعت نماز کنی و در و سورهٔ الانعام
و سورهٔ الکهف و طه و یس برخوانی و اگر نتوانی الم تنزیل و یس و حم الدخان و
تبارک الذی بیده الملک برخوانی و اگر نتوانی در هر رکعتی پنجاه بار اخلاص بخوان که در
خبر است که هر که این نماز بکند نمیرد تا آنگاه که جایگاه خویش در بهشت نبیند یا کسی دیگر

آنرا نبیند و این سوره ها اگر شب آدینه بخواند ثواب بسیار دارد و چون نتواند قل هو الله
بسیار بخواند و شب آدینه و روز آدینه صلوات بسیار فرستادن بر رسول صلی الله علیه
فضلی بزرگ دارد و چون خطیب بمنبر آید سخن نشاید گفت و نماز نشاید کرد الا تحیت
موذن باز دهد و بسماع خطبه مشغول شود و پندهای خطبه بپذیرد و البته هیچ
خبر است که هر که مر کسی را گوید در میان خطبه که خاموش باش بیهوده
جمعه نبود یعنی که دیگر آنرا باشارت خاموش کند نه بسخن چون خطبه
بگزارد اقتدا کند با امام چون سلام داد الحمد و اخلاص و معوذتین
هر یکی ... حصاری و حرزی بود ویرا از شیطان تا بدیگر جمعه و بگوید
پس ازان ... دیا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن
حرامک و بفضلک عمن سواک ... یا چهار رکعت یا شش رکعت بکند که اینهمه روایت
کرده اند باوقات مختلف پس معتکف ... باشد در مسجد تا شب یا نماز دیگر و باید که منتظر
آن ساعت شریف میبوده باشد و هیچ ... شد تا بود که دران وقت شریف رسد
بخشوع و حضور دل باشد و بمجلس قصه گویان ... هنگام نشود و البته ولیکن بمجلس علم شود
که دروی علم سودمند باشد که از وی بیم و هراس حق در دل تو زیادت گردد و رغبت
دنیا از تو کمتر شود و هر علمی که ترا آن دنیا با آخرة نخواند جهل ازان علم بهتر بخدا پناه کن از علمی
که ترا سودمند نباشد و دعا و زاری بسیار کن بوقت بر آمدن آفتاب و وقت زوال
و وقت بر شدن خطیب بر منبر و وقت اقامت و وقت ایستادن امام در نماز که

ممکن است که آن ساعت شریف در یکی ازین اوقات بود و جهد کن تا درین روز صدقه
دهی آنقدر که توانی داد و درین روز جمع کن میان نماز و روزه و اعتکاف و صدقه و
ذکر و خواندن قرآن و شنیدن علم و عیادت بیماران و مشایعت جنازه تا همه خیرات
درین روز شریف جمع شود و آیین یکروز از جمله هفته بر آخرت وقف کن و چیزی دیگر
بدان میامیز تا بود که کفارهٔ جمله هفته شود **آداب روزه** هیچ حال نباید که
روزه تو در جمله سال بیش از رمضان نبود که چون از تجارت و بازرگانی بروز
دست بداشتی از درجات بلند در فردوس اعلی محروم مانی و حسرت بسیار
روزه داران را درجهای بلند بینی و تو در ایشان مینگری چنانکه ... ستاره‌ای
درفشنده نگری در میان آسمان و روزهای فاضلتر مر روزه ... سنن را عرفه است و
عاشورا ده پیشتر از ذی الحجه پیشتر از محرم و جمله ... جان و در جمله ماههای حرام
روزه داشتن ثوابی عظیم دارد و آن ... است تنها و ذوالقعده و ذوالحجه
و محرم هم این در جمله سال بود ... ن روز و آخر و ایام بیض سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و در هفته دوشنبه و پنجشنبه و آدینه تا این روزها کفارهٔ جمله سال و ماه شود
و گمان مبر که روزه آن باشد که از طعام و شراب و مباشرت دست بداری و بس که
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم گفته است ای بسا روزه دار که نصیب وی از روزه
جز تشنگی و گرسنگی نیست بلکه تمامی روزه آن بود که جمله اندامها از ناشایست نگاهداری
چشم از نگرستن نه بجای خویش و زبان از سخن بیهوده گفتن که فرشته از آن بگریزد

وگوش از شنیدن بیهوده که شنوندهٔ آن بار گوینده است، بلکه هفت اندام نگاه باید داشت
همچون شکم و فرج که در خبر است که پنج چیز روزه را کشد دروغ و غیبت و سخن چینی
و سوگند دروغ و بشهوت نگریستن، رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که روزه سپر است
روزه دار چنان باشد که بیهوده نگوید و ناهمواری نکند و اگر کسی با وی جنگ کند
روزه دارم آنگاه جهد کن تا روزه بطعام حلال گشایی و زیادت از آن
هر شبی که روزه نداشتی خورده چه یکبار چه دو بار بلکه چون یکبار
نماز شب دشوار بود و شهوت تیز شود و مقصود از روزه شکستن
شهوت و در خبر است که هیچ چیزی نزد خدایتعالی دشمن تر از شکم پر
نیست اگرچه روزه بسیار داری چنانکه توانی که روزه بنیاد همه
عبادتها است و کلید الله علیه و آله وسلم میگوید که خدایتعالی میگوید که
هر طاعت که بنده کند یکی به میشود تا بهفتصد مگر روزه که روزه مراست
و جزای روزه بر منست و جزای زانده رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت
بدان خدائیکه جان من بحکم اوست که بوی دار نزد خدایتعالی خوشتر است
از بوی مشک خدایتعالی گوید بندهٔ من از دست بداشته است برای من
روزه از من است و جزا من دهم بران و رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت که بهشت را دری است
جداگانه که نام آن ریانست جز روزه داران بدان در نروند پیدا کردن معاصی
بدانکه یک نیمه دین طاعت داشتن است و دیگر نیمه از معصیت دور بودن و هر کس طاعت

بجای تواند آوردن اما از جملهٔ معصیتها دست نتواند داشتن الا صدیقی و برای این گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که هجرت بحقیقت آنست که کسی نه کار بد هجرت کند و جهاد حقیقت
آنست که با هوای خود جهاد تواند کرد و بدانکه معصیتهای تو بر اندامهای تست که هر یکی
ازان نعمتی است از خدای بر تو و امانتی است نزدیک تو چون نعمت وی را در معصیت بکار
داری و در امانت وی خیانت کنی از ناسپاسی و نابکاری هیچ چیز باز نگرفته باشی
اندامهای تو همه رعیت تو اند نگاه کن تا ایشانرا چون نگاه میداری که هر یکی
از رعیت دار است و نه وی را از رعیت وی بخواهد پرسید و بیقین بدانکه
و گوشت تو در عرصات قیامت بزبان فصیح بر تو گواهی خواهند دا
سر جملهٔ برابر خلق ترا ملامت و فضیحت خواهند کرد چنانکه خدا
عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا ... روز عظیم که زبان
ایشان و دست و پای ایشان بدیشان گواهی ... کرده باشند پس جامهٔ خویش
را نگهدار خاصه هفت اندام را چشم و گوش و زبان ... ج و دست و پای و شکم اما چشم بدانکه
وی را برای آن آفریده اند تا چون میروی راه فرا بینی چشم از پشت پای بر مگیر که میروی تا
هر چه ترا بدان حاجت است ببینی و چیزیکه بدان حاجت نیست منگر و در ملکوت آسمان
و زمین نظاره کن و عبرت گیر و عجایب صنع پادشاه ببین و هر چه جز این است چشم نگاه دار
خاصه از چهار چیز از آنکه در نامحرم نگاه کنی و بشهوت در صورت نیکو نگری و از آنکه بچشم
خرد در مسلمانی نگری و وی را حقیر داری و از آنکه چشم را بعیب مسلمانی گشاده داری اما گوش

را نگاهدار از آنکه بوی و بدعت و غیبت و فحش و سخن بیهوده و باطل شنوی که گوش
را برای آن آفریده اند تا سخن خدای تعالی و سخن رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حکمت علما
و اولیا شنود و آن علمی که از آن حاصل کنی زاد آخرت سازی و بسعادت ابدی رسی چون
بدان ناشایست و بیهوده شنوی آنچه زاد و یاد تو بود خصم و دشمن تو گردد و آنکه سبب سعادت
... بود سبب هلاکت تو گردد و هیچ نگونساری و زیانکاری بیش ازین نبود و گمان مبر که شنونده
... نده بود و بس بلکه شنونده شریک گوینده باشد در وزر و وبال اما زبان
... دن خدای تعالی آفریده اند و برای خواندن قرآن و گفتن علم و راه نمودن
خلق بخدا ... و پیدا کردن آنچه در دل نهانست از حاجتهای دین و دنیا چون وی را
بکار داشتن نه ... نعمت خدای تعالی کردی و وی چیره ترین اندامهای آدمی است
بر وی و هیچ چیز آدمی ... در نیفکند که زبان هر وقت که داری از نگاهداشت وی
باز مگیر که نباید که ناگاه ترا در قعر ... که در خبر است که بنده باشد که یک سخن بگوید
و آن سخن وی را هفتاد ساله راه بقعر دوزخ ... نگن و یکی را از یاران رسول صلی الله
علیه و آله و سلم در کارزار کافر بکشت ... شت رسید ... نیکی گفت ... رسید صلوات الله
علیه گفت تو چه دانی باشد که وقتی سخن گفته باشد ... لغو یا بخیلی وادانی از ... خویش
بخیلی کرده باشد پس زبان را از هشت چیز نگاهدار اول از دروغ زبان نگاهدار در
جد و مزاح و بازی که چون در هزل زبان بدروغ عادت کند در جد از آن باز نایستد
و دروغ از گناهان بزرگی است و چون بدروغ معروف شدی کسی نیز بر قول تو اعتماد

شه مزاح بکسر میم و حرف دوم زا و بعجمه و در آخر حاء مهمله بازی و خوش طبعی کردن ۱۲ غیاث

نکند و جز بچشم حقارت در تو ننگرد اگر خواهی که بدانی دروغ چگونه زشت است در
دیگران نگری که چون دروغ گویند ترا چگونه زشت آید و آنکس در چشم تو چگونه حقیر
وخسیس نماید و در جمله عیبهای خویش همچنان کن که تو زشتی یا عیب خویش نه بینی و در دیگران
بینی هرچه ترا از دیگران زشت آید پس خویش را از ان مپسند دوم خلف وعده وعده
خلاف مکن بلکه تا توانی وعده مکن به نیکوئی ولیکن بفعل نیکوی کن بی وعده پس اگر وعده
دادی بهیچ حال خلاف مکن که این نشان نفاق است مگر بعجزی و ضرورتی بود
علیه و آله و سلم گفت سه چیز در هرکه باشد منافق است اگرچه نماز میکند
چون سخن گوید دروغ گوید چون وعده دهد خلاف کند چون امانت
کند سوم غیبت است زبان از غیبت نگاهداری که در خبر ... برات
چه زانی بتوبه از زنا برهد و غیبت از توبه برنخیزد تا ... رحتی کوانکسی
گوئی که اگر بشنود بر نجد آن غیبت است اگرچه ... از غیبت مرائیان
ایشان غیبت کنند بلفظ دعا و لفظ شفقت ... ما را مزدها دو درین کار یکه وی را
افتاد و خدا یتعالی ما را از بلاهای نفس ... و این بیچاره فلانکس را چنین واقعه افتاد
و مقصود ایشان آشکارا کردن ... ن باشد لیکن در معرض دعا و اندوه بوی گویند
و پندارند که بدین از غیبت برستند و بتحقیق با غیبت بهم دو معصیت دیگر ... یکی ریا
و خویشتن را فرانمودن بصلاح و دیگر برخویشتن ثنا کردن که من چنین مصلحم که غیبت نمیکنم
و دعای تو میگویم و اندوه بروی میخورم و اگر مقصود وی دعا بودی در خلوت

بر هیچ و عیب وی اندوهگین بودی هرگز عیب وی آشکار انکردی و با شکار شدن
اندوهگین بودی و هرکه بداند که خدای تعالی در قرآن غیبت کننده را بمردار خواره مانند
کرده است و گفته أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوهُ هرگز غیبت
نگفته است که هرکه داند که خدای تعالی را در آفریدن خلق هیچ غلط نبود و میداند
آفریده است هیچکس را غیبت نکند و اگر در یک چیز اندیشه کنی هرگز هیچ
در خویشتن اندیشه کنی که تا در خویشتن بظاهر و باطن که هیچ معصیت
در تو بر آنکه خویشتن را ازان پاک کنی بدانکه عجز تو در آن عجب
تا عذر تست و اگر خویشتن را پاک و معصوم شناسی بدانکه
هیچ عیب در بعیب خویش نیست و هیچ حماقت ازین زیاده نیست
و اگر خدای تعالی خویش بینا کردی کما قال صلی الله علیه وآله وسلم
اذا اراد الله تعالی بصّره بعیوب نفسه و غایت نادانی این
باشد خویشتن را بچشم سخط و اگر راست می پنداری که چنین
پاک و بی عیبی بشکر مشغول شو از خوردن آلوده مکن که غیبت عیب
بزرگ است و اگر تو نیز از عیبی خالی از آن گوید تا آن آشکار شود
و دیگر از این نیز میپسند که رنجور شوند اگر عیبی و نادیده و ناشنوده داری
خدای تعالی نیز عیبهای ترا بپوشد و اگر رسوا کنی خدای تعالی زبانهای دراز
بر تو مسلط کند تا ترا درین جهان رسوا کنند و آنگاه در روز قیامت ترا بر سر خلق

نیز رسوا کنند چهارم جدل است دور باش از جدل و خصومت کردن و در سخن با مردمان
و داوری کردن بر هر سخنی که گویند و عیب سخن مردمان جستن که از آن وحشت و جنگ خیزد
و اگر نخیزد دو روی دو معصیت باشد یکی ثنا گفتن بر خویش بزیرکی و دانش و کمال عقل
دوم نسبت کردن آن برادر دیگر بجهل و حماقت و نادانی و این رنجانیدن باشد و
مسلمانان حرام است و هر که با وی داوری کنی در سخن اگر سفیه بود ترا برنجاند و اگر
ترا دشمن گیرد و از برای این گفت سید عالم صلوات الله علیه که هر که از [illegible]
دست بدارد و اگر داوری وی بباطل بود ویرا در ریاض بهشت خانه [illegible]
ویرا در اعلی بهشت خانه بنا کنند و گوش دار که باشد شیطان [illegible]
و شیطان همیشه احمقان را ببهانه خیر فرا شر دارد بنا [illegible] حق گفتن
نیکوست لیکن با کسی که فرا پذیرد و شرط آن [illegible] گوید و نصیحت گوید
نه بر ملا چه اگر بعنف گوئی و بر ملا نصیحت بود [illegible] پیش از اصلاح بود پنجم
بر خود ثنا گفتن است ثنا گفتن بر خویشتن [illegible] بوئی و خواجگی کر من چنین و من چنان
و خدای تعالی از این نهی کرده است قوله تعالی فلا تزکوا انفسکم و یکی را از حکما پرسیدند که
هیچ سخن راست بود که زشت بود گفت باشد ثنای خویش اگرچه راست بود زشت بود زینهار
تا عادت نکنی ثنای خویش گفتن که آن آب حشمت را از چشم مردمان ببرد و حماقت و نادانی
بدان آشکارا شود و نزدیک خدای تعالی و نزدیک خلق نکوهیده گردد و اگر خواهی که بدانی
که در آن هیچ زیادتی حشمت نیست بلکه نقصانست گوش دار بیاران خویش که ایشان

خویش را بالا دهند و ثنا گویند بر خویشتن که چگونه در دل تو حقیر و گران کردند اگرچه
در حال خاموش باشی چون غایب شوند ایشان را نیکی پس دیگران در حق تو همچنین
باشند آنچه از دیگران ترا زشت آید تو مکن ششم لعنت کردن است زبان از لعنت
نگاه دار هیچ آفریده را از مردم و جانور و طعام لعنت مکن و بر هیچ آدمی حکم مکن که وی
است و یا ملعون است که سر بندگان خدای تعالی داند که منافق و ملعون کیست
در قیامت هیچکس را نپرسند که چرا ابلیس را لعنت نکردی و زبان ملعون
اما بکسی دیگر چه رسد و چون لعنت کند بپرسند که چرا لعنت کردی
نکو بودن نیز نشاید که آفریده را عیب کردن بی حرمتی بود
در حق آفریدگار ات الله علیه هیچ طعام را نگفتی که بد است لیکن اگر
بایستی بخوردی هفتم تعریض کردن بر هیچکس دعای بد مکن اگرچه
بر تو ظلم کند لیکن بسرو انگن خبر است که مظلوم دعای بد میکند
ظالم را تا آنگاه که مکافات روی بماند در قیامت و یرا ظالم بدان
گفت که خدای تعالی انصاف زبان درحجاج دراز کردی
حجاج بستانند از کسی که ویرا بزبان تعریض کند چنانکه انصاف مظلومان حجاج از وی
بستانند هشتم مزاح و تماخره کردن زبان از آن نگاه دار و بر هیچکس مخند و بر کس
افسوس مکن که مزاح آبرو هیبت وی از دلها ببرد و کین در دلها نگاه
دارد مزاح کن و آن مزاح کند جواب مده و دور باش از اهل مزاح و بیهوده

بگردان تا آنگاه که با حدیث دیگر شوند [illegible] ت جمله آفتهای زبان و نیز ی ازوی
الا به تنها نشستن و زاویه گرفتن که در میان مردمان زبان نگاهداشتن ممکن نباشد
مگر چنانکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه که سنگی در دهان نهاده بودی پیوسته تا سخن
نگوید مگر بضرورت و اشارت بزبان کردی و گفتی که این مرا در کارها [illegible] ند دست لیکن زبان
سبب هلاکت است [illegible] آفت ازوی حذر باید کرد اکنون آفت چشم و گوش و زبان
گفتیم آفت معظم آفت شکم است که همه بلاها ازوی خیزد و آفت شکم را نگاه باید داشت از حرام
و شبهت و جز حلال نباید خورد و از حلال اندک باید خورد نه چنانکه شکم پر شود [illegible]
سیری باید که دست از طعام [illegible] ضبط تباه
گردد و اندامها از عبادت گران [illegible] گردد و سیری [illegible]
طعام حلال کلید همه خیرهاست [illegible] طلب حلال فریضه است
بر همه مسلمانان و عبادت [illegible] در شکم حرام چون [illegible] نست بر سر آب بزرگان
دین چنین گفته اند و گمان مبر که حلال نایافته است [illegible] اگر چون بجامه خلق و نان بی نخورش
قناعت کنی از حلال در نمانی اما تجمل [illegible] گر از حلال بود دشوار بود و حلال آسان است
بر تو نیست که باطن کارها بشناسی بلکه هرچه بیقین دانی که حرام است از آن دور باش
و هرچه دل گواهی دهد بحرامی او بسبب دلیلی و نشانی که بر حرامی آن مال دلیل کند از آن نیز
دور باش و هرچه بر حرامی آن نشان نباشد آن حلال است نشان [illegible] مال [illegible] که در
دست سلطان بود اگر دانی که از میراث حلال است یا ضیاع حلال خود حلال روشن بود

و اگر دانی که از کسی بظلم بستده است حرام روشن بود و اگر ندانی که از کجاست و غالب
مال وی حرام است از آن دور باش که ظلم وی دلیل حرامی است بظاهر اگرچه بیقین نیست
و همچنین مال نوحه گر و مطرب و خمر فروش و کسی که کسب وی بیشتر از حرام است چون ندانی
که آن مال بعینه از کجاست بغالب فرا گیر و از آن دور باش و مال دیگر مسلمانان همه
حلال دان مگر آنکه دانی که از وجه حرامی است روشن و از جمله حرام روشن مال وقف
بود که کسی بخلاف شرط واقف بستاند چنانچه وقف صوفیان خورد و صوفی نباشد
[illegible] لیکن به مرقع و سجاده صوفی باشد و بس یا در مدرسه وقف طالب علم خورد
و [illegible] نباشد و هر که بروی معصیتی رود که اگر آشکارا شود گواهی وی
بدان [illegible] صوفیان خور [illegible] خورد که صوفی مرد عدل بود که زیادت
از عدالت [illegible] وصف عدالت خود نباشد و هر که خویشتن را
بصورت پارسایان فرا [illegible] چیزی بدهند هر چه بستاند حرام بود اگر در
باطن وی چیزی بود که اگر [illegible] یعنی گفت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم که حلال ترین چیزی که مرد خورد [illegible] ست وی بود اما فرج را از حرام
نگاه باید داشت و این نتوانی تا آنگاه [illegible] چشم از نامحرم نگاه نداری و دل از اندیشه
آن نگاه نداری و شکم از شبهت و بسیار خوردن نگاه نداری که بسیار خوردن شهوت انگیزد
و شهوت اندیشه آورد و اندیشه فرا نگریستن دارد پس بیخ همه شهوت ها سیر خوردن است
خاصه از شبهت اما دست نگاهدار تا نگه کسی را بزنی یا حرامی فرا گیری یا درود یعنی و امانتی

خیانت کنی و با قلم چیزی ننویسی که بزبان نشاید گفتن از بهر آنکه قلم همچو زبان است بلکه
عظیم‌تر که نوشته بماند و گفته نماند آما پای نگهدار از آنکه بخانهٔ ظالمی روی یا از پس
نامحرمی فرا شوی یا بهیچ کاری ناشایست فرا شوی و بخانهٔ سلطان و وزیر و عامل ظالم
شدن معصیت است الا بضرورت که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که هر که توانگری را
تواضع کند برای توانگری وی دو بهره از دین وی بشود معلوم است که چون توانگر ظالم
باشد بتر باشد که تواضع توانگر بدتر از تواضع ظالم است اینست نگهداشت اندامها

فصل بدانکه حرکت و سکون تو باندامهای تست هیچ یک در معصیت بکار مدار و پیوسته
بطاعتها مشغول می باش بدانکه اگر تقصیر کنی رنج و وبال با تو گردد و اگر در طاعت تشمر
بکار برده باشی راحت و فایدهٔ آن با تو آید و خدایتعالی از تو و عمل تو بی نیاز است و
زینهار تا خویشتن را غشوه ندهی و گوئی که خدایتعالی رحیم است و کریم و گناهان بندگان
بیامرزد و این سخن حق است و شیرین و لیکن در زیر وی زهر قاتل تعبیه دارد و گوینده
این را لقب احمق است از حضرت نبوت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است که
زیرک آنست که حساب خویش کند و کار چنان کند که پس از مرگ ویرا سود دارد و احمق
آنکه باشد که هر چه خواهد میکند و آنگاه بر خدایتعالی تحکم میکند و آرزو میخواهد بآمرزش و
بد ... که خدایتعالی کریم و رحیم است همچنان باشد که کسی خواهد که فقیه شود و هیچ جهد
... ن علم مشغول نشود و گوید که خدایتعالی کریم است باشد که مرا بهمه علم ...
... ن چنانکه دل پیغمبر را علیه الصلوة والسلام و کسی که توانگری خواهد و از تجارت

و حراثت و رنج کردن دست بدارد و گوید که خدای تعالی کریم است باشد که بی رنج لطفی
بکن نماید اگر تو این سخن را از گروهی بشنوی ایشان را احمق دانی و بر ایشان خندی
و اگر چه از کرم و قدرت خدای تعالی میگویند و راست میگویند و همچنین بزرگان دین بر تو
خندند چون آمرزش و رحمت چشم داری بی جهد و کردار نیک و خدای تعالی میگوید
وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ هیچکس ندرود مگر آنچه بکارد و میگوید حقتعالی
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جزا بر قدر کردار شما خواهد بود و میگوید إِنَّ الْأَبْرَارَ
لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ نیکوکاران در بهشت آیند و بدکرداران در دوزخ
و چون از جهد خویش دست بر نمیداری و در طلب سیم و زر و در طلب علم و در طلب سعادت
آخرت نیز دست مدار و زاد آخرت برگیر که سفر دراز است و عقبه بلند و غره مشو و خویشتن
را عشوه مده که چون پشیمان شوی سود ندارد و معنی کرم و رحمت خدای تعالی آن است که
مملکت آخرت و سعادت ابد بدهد بر رنجی اندک که روزی چند بکشی پس آن کن که بزرگان
و عاقلان کرده اند که راه احتیاط و حزم پیش گرفتند نه چنانکه ابلهان غافل که غره
شدند و خویشتن را عشوه دادند تا هلاک شدند و کاشکی هر که نماز و روزه و صدقه و جهد
و تقوی بجا آورد با این همه نجات یابد که این همه بجا آورده را خطرها در راه است
چنانکه معلوم است که هر که نکارد ندرود و کاشکی آنکه زمین نرم کند و آب دهد و تخم پیدا
کند و بر برگیرد که با اینهمه خطرها و آفتها در راه است بآن کار آخرت نیز همچنین میدان

پیدا کردن معصیت دل

بدانکه اندامها را از معصیت کردن چنانکه گفتیم نگاه

حزم بالفتح استواری و هوشیاری ۱۲ از کشف و صراح و منتخب

نتوانی داشتن تا بیشتر دل از نجاست و پلیدی صفات نکوهیده پاک نکنی که اصل است
و امیر تن وی است اگر وی پاک و شایسته بود بر اندامها جز پاکی و شایستگی نرود و اگر
پلید بود و بصفات ناپسندیده آلوده بود از وی جز پلیدی نتراود که از کوزه آن
بیرون آید که در وی بود و صفات نکوهیده بسیار است چون شره طعام و شره نگاه
و شره سخن بیهوده و غیبت و مانند آن اگر ازین همه پاک شده باشد سه صفت
است که بیشتر پارسایان از آن خلاص نیابند و تا دل از آن پاک نکنند پارسائی
اصل ندارد و آن حسد است و ریا و عجب رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفته است سه
چیز هلاک کننده مرد است بخیلیکه چنان قوت دارد که حکم وی بر بخیل روان بود و هوای
دل که بنده از پی آن فرا شود و عجب یعنی پندار نیکو بخویشتن اما حسد شاخیست از بخیلی
که بخیل آن بود که آنچه در دست وی است از دیگران دریغ دارد پس آنکه نعمتی که در خزانه
خداست تبارک و تعالی از بندگان دریغ دارد و بخیلی وی عظیم تر و زشت تر باشد و
حسود آن بود که وی را دشوار بود که خدای تعالی از خزانه قدرت خود بنده را نعمتی دهد چون
مال یا علم یا جاه یا قبول در دل خلق یا چیزی دیگر خواهان آن باشد که آن نعمت را
حق سبحانه و تعالی برین بنده زوال آرد و اگر چه بوی نخواهد رسید و این نهایت پلیدی
باطن بود و ازین گفت رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم که حسد طاعتها بنده را
چنان خورد که آتش هیزم را و حسود همیشه در عذاب بود و کس در وی جهت نکند که دنیا
هرگز خالی نباشد از دوستان و آشنایان وی که خدای را بر ایشان نعمتی باشد بمال یا جاه

یا علم و ورع مردی پیوسته در عذاب و اندوه باشد و عذاب آخرت عظیم تر بلکه
بنده بحقیقت ایمان نرسد تا آنگاه که خلق را همان خواهد که خویشتن را بهمه مسلمانان
انباز باشد در شادی و اندوه ایشان که مسلمانان همچو یک بنا اند که یکدیگر را نگاه
میدارند و چون یک تن که اگر اندک اندامی دردمند شود همه تن آگاهی یابد چون
دل خویش بدین صفت نیابی فرض عین تو آنست در راه دین که این صفت حاصل
کنی و دل از پلیدی پاک کنی اما ریا شرک نهانیست که بیشتر خلق از آن شناسند از
پوشیدگی و معنی ریا آن بود که خواهی که ترا بسبب طاعت و علم و زهد منزلتی باشد در دل
مردمان و جاهی و قبولی و دوستی جاه چون غالب شد بدان جای رسد که بپارسائی
جاه طلب کند و بیشتر خلق اگر انصاف دهند دانند که بیشتر کارها که میکنند از علم و
عبادت برای دوستی و ریائی مردمان میکنند و نشان این ریا آن باشد که چون
عبادتی کند بگوید که من چنین کرده ام اگر نگوید چون مردمان بشنوند شاد گردد و اگر
شاد نشود و این سخت عزیز بود پس اگر چنان بود که در حق وی تقصیری کنند و حرمت
وی نگاه ندارند و با وی در معاملت مسامحت نکنند و ویرا بر پای نخیزند و جای
بوی ندهند در خاطر خود خشم بیند و اگر خشم بیند تعجبی بیند که اگر در سر این
عبادت نکرده بودی تعجب نکردی پس گوئی منتی از عبادت خویش بر مردمان نهد
و آنرا جزا میجوید و این اخلاص را باطل کند که از دیگری جزای عمل خویش چشد
این از آن ریا باشد که در خبر است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود

همچو خویشتن را خلق بر نیکی خواهد در روی و ریائی ... ریا باشد و ... و از ... عبادت

ریا بروی بضم اول و سکون ثانی و تحتانی یعنی دور خواستن که بجزئی در گوید و طلب ریا و ساختگی و ابعد و نقص بخسیس نمودن و پیدا کردن و سبب و باعث ... اندوه است ...

الشرك اخفى من دبيب النمل يعنى شرك پوشيده تر است از آواز پاى مور
در شب تاريك بر روا اما عجب و كبر از جمله بيماريهاى دل است و بيمارى عظيم است و دشوار
علاج و معنى وى آنست كه ويرا در دل وى قدرى عظيم بود و بچشم بزرگ داشت
بخويش نگرد و بچشم خردى بديگران نگرد و چون اين صفت در باطن بجنبد ثمره
وى بر زبان آن بود كه گويد من چنين و من چنانم و بر خويش ثنا ميكند يا دوست
دارد كه بر وى ثنا ميكنند چنانكه ابليس لعنت انا خير منه من از آدم بهترم و ثمره
ديگر وى آن بود كه در مجمعى كه شود پيشگاه جويد و در راه كه رود در پيش ديگران رود
و اگر كسى ويرا پند دهد يا بر وى عيبى كند به حق ننگ دارد كه قبول كند و اگر وى كسى را
پند دهد بعنف و بزرگ خويشتنى گويد و هر كه اعتقاد كرد بالقطع كه وى از كسى ديگر بهتر است
وى متكبر است بلكه بايد كه بداند كه بهتر آنست كه نزديك خدايتعالى بهتر است و اين
در آخرت پيدا آيد بلكه بايد كه هر كرا بينى ويرا بهتر دانى اگر كودكى را بينى گوئى كه وى
هرگز معصيت نكرده است و من كرده ام بيشك وى از من بهتر است و اگر بزرگترى
را بينى گوئى كه وى خداوند تعالى را پيش از من عبادتها كرده است من چون وى باشم
و اگر عالمى را بينى گوئى كه وى چيزها داند كه من ندانم وى بهتر از من است و اگر جاهلى را
بينى گوئى كه وى معصيت خدايتعالى بجهل كرده است و من بعلم حجت عقوبت من بسبب علم
عظيم تر باشد و اگر كافرى را بينى گوئى ندانم كه خاتمت كار وى چون خواهد بود و بسيار
از مسلمانان بچشم حقارت بعمر بن الخطاب مى نگريستند در آنوقت كه مسلمان نبود

ونداشتند که کار عمر بکجا خواهد رسید آخر پس این کبر از دل تو بیرون نشود تا آنگاه
که بحقیقت ندانی که کار بخاتمت دارد و آن در غیب است باشد که آنرا که بهتر میدانند
خاتمهٔ وی بدتر باشد و آنرا که بدتر میدانند درجهٔ اولیا ویرا روزی کند پس چون بیم
خاتمت و نفس بازپسین بر دل تو غالب شود هیچ عجب و تکبر نماند و اخبار در حسد و کبر و ریا
بسیار است و ترا از انجمله یک خبر کفایت است که عبد الله بن مبارک روایت کند از
کسیکه وی از معاذ بن جبل درخواست تا ویرا حدیثی روایت کند که از رسول صلی الله
علیه و آله وسلم شنیده باشد معاذ بگریست گریستنی که حاضران پنداشتند که مگر خاموش
نخواهد شد پس گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که مرا گفت یا معاذ ترا
چیزی بیاموزم که اگر نگاه داری ترا سود دارد و اگر ضایع کنی ترا حجت و عذر نزد خدای تعالی
بریده شود یا معاذ خدای را عز و جل هفت فرشته اند که ایشان را بیافریده است
پیش از آفریدن آسمانها هر یک بدربانی آسمان دیگر موکل کرده چون کراماً کاتبین که
ایشان رقیب اند بر عمل بندگان عمل بنده که از بامداد تا شبانگاه کرده شود باسمان
برند نوری ازوی میتابد چون باسمان اول رسند بر کردار آن بنده ثنای بسیار
گویند آن فرشته که دربان آسمان اول است گوید این عمل بروی وی باز زنید و
که من فرشتهٔ غیبت ام مرا خدای تعالی فرموده است که عمل کسیکه مردمان را غیبت کرده باشد
نگذارم که از تو برگذرد. و پس گروه دیگر از کرام الکاتبین عمل بنده دیگری برند که غیبت نکرده باشد
تا باسمان دویم پس آن فرشته که موکل است باسمان دویم گوید که این عمل بر روی وی

باز زنید که مراد وی ازین عمل غرض دنیا بود مرا فرموده اند که عمل

مردمان غمز آمده‌ی پس عمل بنده دیگر که نوری تابان می تابد [illegible]

بآسمان سیوم برند فرشته آسمان سیوم گوید بایستید این عمل بروی وی باز زنید که من فرشته

تکبرم [illegible] مجلسها بجای نشستن تکبر کردی مرا دستوری نیست که عمل وی را راه دهم پس

عمل بنده دیگر از گروهی دیگر همچون ستاره درخشان از تسبیح و قرآن و نماز و حج و عمره به

آسمان چهارم برند آن فرشته گوید بایستید و این عمل بروی وی باز زنید که من فرشته

[illegible] ارم که [illegible] چون درگذرد گذرد وی هیچ کاری نکردی که عجب در میان بنودی

دیگر بآسمان پنجم برند همچون عروسی که او را جلوه کنند از نیکوی فرشته

پنجم گوید که این عمل را بر روی وی باز زنید و برگردن وی نهید که من فرشته

حسد کردی کسی را که علم آموختی یا عمل کردی یا کار خوب کردی یا کسی نیکوئی کردی

در ایشان حسد کردی من عمل وی را راه ندهم که از من درگذرد پس عمل بنده دیگر

آسمان ششم برند که در وی نماز و روزه و زکوة و حج و عمره بود آن فرشته گوید که این

عمل بروی وی باز زنید که وی بر هیچکس که ببلائی و رنجی رسیدی رحمت نکردی بلکه شادی

کردی و من فرشته رحمتم نگذارم که عمل وی از من درگذرد پس عمل بنده دیگری برند

بآسمان هفتم از نماز و روزه و زکوة و جهاد چنانکه بانگ آن در آسمان هفتم درافتاده باشد

نور روشنائی آن چون روشنائی آفتاب بود و سه هزار فرشته در متابعت آن

می روند و فرشته آسمان هفتم گوید که این عمل بر روی وی باز زنید و قفل بر دل وی زنید که

بنده خویش بر عملیکه خالص برای وی باشد

خدای را باشد آن ریا بود

ان هفتم در گذرد و از نماز

همه ملایکه آسمانها بموافقت با ایشان

و همه گواهی می دهند که این عمل خالص

بیند و من مطلع بر دل ویم این عمل برای

گویند لعنت ما و لعنت تو و آسمانها و هر که

بر وی لعنت کند پس معاذ

گفت رضی الله عنه من گفتم یا رسول الله تو

معاذ یعنی این چون توانم کردن گفت

یا معاذ بمن اقتدا کن اگر چه عمل تو کوتاه

نگهدار از برادران خویش و از

خوانندگان قرآن باش و گناه خود

و بزرگ خویشتنی مکن با دو

و به نکوهیدن ایشان بر خود ثنا مکن

ایشان بر تر مدار و کار دنیا

آخرت میفکن و در نشستن تکبر مکن

حذر کنند و پیش کسی با دیگری راز

مگو و پوستین مردمان مدرکه

بدرند روز قیامت قال الله

تعالی والناشطات نشطا دانی

آن چیست یا رسول الله گفت

سگانند در دوزخ که پوست و گوشت

معاذ گفت یا رسول الله از این

خصلتها که رهائی یابد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا معاذ [illegible]
بر هر که خدای تعالی آسان کند زبان نگاهدار الا که بر مردمان در [illegible]
قرآن باش آنگاه روایت کنند که هیچکس از معاذ مشغول [illegible]
این حدیث **فصل** بدانکه این صفات که دیدی [illegible] است از حب دنیا و تکبر و
حسد و غیبت و غیر آن بر هیچکس غالب [illegible] هر کسی که وی [illegible] کند یا علم
آموزد از برای جاه و قبول خلق [illegible] رسته ترا نماز قرایان و علما
و پارسایان [illegible] پارسایان آنست که بطهارت دل مشغول باشند
تا باطن [illegible] پاک کرد [illegible] و این صفات همه شاخهای یک اصل است و آن دوستی
دنیاست و از این گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که دوستی دنیا سر همه خطاهاست
اما دنیا نیست و با این همه دنیا کشت زاد آخرت است که زاد آخرت از دنیا بر
توان گرفت لیکن هر که از دنیا بقدر حاجت قناعت کند تا زاد آخرت برگیرد دنیا
کشت زار آخرت ویست و هر که از دنیا تنعم جوید هلاکت گاه ویست والله اعلم
فصل اینمقدار که گفته آمد از علم و تقوی اول زاد آخرت است و بدایه هدایت
خویشتن را درین بیان نمای آنگاه آنچه در کتاب کیمیای سعادت است و در کتاب احیای
علوم الدین حاصل کن تا سر و باطن بتقوی بشناسی چون باطن بتقوی آبادان کردی از صفات ناپسندیده
پاک کردی امیدوار که حجاب برخیزد میان دل تو و میان ملکوت آسمان و حضرت
الهیت تا رازهای ملکوت ترا آشکارا شدن گیرد و علمها بر دل تو گشاده شود که این

۵۸

... پس اگر ... است که حقیقت کارها از علمهای ...
... چه دل مشغول شوی چشم سر تو از حقیقت کار دینی
... شود آنگاه از دنیا آنچه ... تر ا سلم نشود و طلب
دنیا برا ... شود و ... الدنیا والآخرة بمانی هر که
... دنیا ... دست بدار و بر دوبوی ...
اینست ... ره زاد آخرت ... ادب صحبت با
خالق و خلق بگوییم ... آداب صحبت ...
صحبت با یار ... ملازم ... آموختن ... است ...
خواب و بیداری و مرگی و زندگی خدا ... آفرید ... هرگاه که ... یاد ...
بالست که گفته است انا جلیس من ذکرنی ... همنشین کسی ام که مرا یاد کند و هر که دل تو
شکسته شود بسبب تقصیر تو در حق وی او ... انا عند المنکسرة قلوبهم
من اجلی ... شناختی چنانکه ... شناخت ... هیچ یار و همراه نداشتی
الگر ... اوقات بتوانی که ... جهد کن تا در شب و روز یکساعت بخلوت با وی
بنشینی ... مناجات کنی ... باید که ... خلوت با خدا تعالی شناسی و ادب خلوت
با خدا تعالی آنست که ... چنانکه ... بنشینی و چشم در پیش داری و زبان
خاموش باشی و بدل ... حق تعالی حاضر باشی و نگذاری که هیچ چیز جزوی در دل
تو بگذرد و اندا ... کن ... ملازم فرمان باشی بهمه اوقات و در هرچه پیش آید

بدل بر تقدیر وی اعتراض نکنی و بقضای وی راضی باشی و
کار خود [illegible] پیش داری و از خلق امید ببری و تکیه بر فضل [illegible]
که هرچه در حق تو تقدیر کند خیر تو در آن باشد که همیشه [illegible]
جلال وی شکسته و گرفته دل باشی [illegible] پیوسته ملازم تو باشد و در ظاهر و
باطن که این آداب صحبت است [illegible] از تو جدا نیست و دیگران باشند که
از تو جدا شوند آداب عالم [illegible] از اهل علم باشد ادب او آنکه فراخ حوصله و
بردبار [illegible] برخاست وی با وقار و حرمت و آهستگی بود و پیوسته
سر در پیش فکنده باشد بر سبیل تکبر لیکن بر سبیل هیبت و حرمت و بر هیچ کس از خلق تکبر
نکند مگر بر ظالمان تا ایشان را ظلم ایشان از چشم خوار کند و در مجامع صدر نجوید که
آن تکبر بود و هزل و بازی عادت نکند که هیبت وی از دلها بشود و با شاگردان رفق
کند و کسی را که از وی سوالی بکند زجر نکند و اگر در سوال وی خللی باشد آنرا باصلاح آورد
با وی خشم نکند و اگر چیزی نداند ننگ ندارد و از آنکه گوید ندانم و اگر کسی خطای با وی
نهد بحجت قبول کند و عیب ندارد و از گفت خویش بازگردد و شاگرد را منع کند از علمی که
او را زیان دارد و اول وی را بعلم سودمند مشغول کند و آن فرض عین است نه فرض
کفایت و فرض عین علم تقوی است که ظاهر و باطن وی را از ناشایست پاک کند و بعزها
آراسته بکند و وی را از دنیا باخرت خواند و از حرص بزهد خواند و باید که هرچه فرماید نخست
بدان کار کند که گفتار بی کردار اثر نکند آداب متعلم ادب متعلم با استاد آن بود که

[illegible] پیش وی سخن کمتر گوید و خود سخن نگوید و مسئله نپرسد تا اول دستوری
خواهد [illegible] اعتراض نکند و نگوید که فلان کس خلاف این گفته است و نگوید
که خلاف این صواب [illegible] و در پیش او [illegible] کس را نگوید و چشم در پیش دارد و اگر سخن
میگوید چشم بروی [illegible] لیکن بحرمت بنشیند چنانکه در نماز نشیند
و چون استاد را ملالت [illegible] پرسش [illegible] در باقی کند و چون برپای خاست سخن
قطع کند و با وی بهم برپای خیزد و وساوس [illegible] نکند تا بخانه رسد و اگر از وی چیزی شنید
که وی را نیکو ننماید اعتقاد بد نکند و بداند که وی بهتر داند [illegible] سوی وجهی باشد که
علم شاگرد بدان نرسد و از قصهٔ خضر و موسی صلوات الله علیهما یاد کند [illegible] سوراخ کردن
کشتی موسی را علیه السلام منکر نمود لیکن از آنجا که علم خضر بود منکر نبود پس هرچه از بزرگان
بینند باید که همچنان دانند **آداب فرزند با پدر و مادر** آنست که هرچه گویند
نیکو بشنود و با ایشان بهم برپای خیزد و در پیش ایشان نرود و هرچه فرمایند که معصیت
نباشد بجا آورد و آواز ایشان بلند تر ندارد و چون او را آواز دهند بزودی لبیک
گوید و بر خوشنودی ایشان حریص باشد و خویشتن را در پیش ایشان افکنده دارد و
یاد کند که اسیری بود در گهواره که ایشان بنازش بپرورند و شبها بیداری بردند تا
او را بدین روز رسانیدند و بر ایشان منت نه نهد بر اعتیکه کند و نیز در روی ایشان
ننگرد و پیشانی فراهم نکند و بی دستوری ایشان سفر نکند **فصل** بدانکه مردمانی که بیرون
این قوم اند در حق تو سه گروه اند دوستان و آشنایان و کسیکه نه آشنا بود نه دوست

واز عامهٔ مردمان باشد **اداب صحبت با مردمان**

وحدیث ایشان خویشتن را در نیفگنی و آنچه در زبان

وحکایت نکنی و خویشتن را از سخنهای نا بجا [illegible] دری و جهد کنی تا بدیشان

محتاج نشوی و ایشانرا کم بینی و اگر از ایشان [illegible] بینی یا شنوی نصیحت کنی

بلطف اگر امید قبول [illegible] **[illegible] برادران و دوستان**

باید که باکسی [illegible] تا اخره دوستی در روی نه بینی که رسول صلی الله علیه و

آله وسلم [illegible] دین دوست خویش بود گوش داری تا دوستی با که میکنی که

چون دوستی [illegible] گرفت باید که در وی پنج خصلت موجود باشد اول عقل که در صحبت

احمق هیچ خیر نبود و عاقبت وحشت و قطیعت بود و نیکوتر احوال احمق آن بود که

خواهد که نیکوئی بتو رساند کاری کند که ترا زیان دارد و وی نداند بلکه گفته اند که دشمن

عاقل به از دوست احمق دوم باید که نیکوخوئی باشد که با بدخو صحبت دشوار بود و بسر

نشود و بدخوئی آن بود که در وقت حرص و غضب با خویشتن بر نیاید و چنین گفته اند که

دوستی باکسی کن که بوقت نشستن آسایش تو بود و بوقت کار افتادن شحنهٔ تو بود

و بوقت حاجت خزانهٔ تو بود و صحبت باکسی کن که اگر دست فرا کاری کنی یاوری

کند و اگر از تو نیکوئی بیند بر دل نویسد و اگر زشتی بیند بپوشاند و صحبت با

کسی کن که اگر سخن گوئی ترا راست گوئی دارد و اگر کاری پیش آید ترا امیر خود سازد

و اگر رنجی پیش آید خویشتن را سپر تو سازد و اگر راحتی پیش آید بر تو ایثار کند

... برادر حقیقی آن بود که در همه کارها با تو بود و پیچ خویش ... کند واگر ترا کاری افتد باک ندارد که کار خویش بشولیده کند تا کار تو راست شود ... حلت ... است با هیچ مفسد و فاسق دوستی نباید گرفت که هر که از خدایتعالی نترسد ... وی ایمن ... ان بود که چون غرض وی بگردد وی نیز بگردد و هر که از خدایتعالی ... ، ... کبیره اصرار نکند بلکه دیدن معصیت زیان کار بود واگر چه بدل بر آن ... که چون ... بسیار بینی دل رنگ آن معصیت فراگیرد و کردن آن معصیت بر تو آ... ... ... است و غیبت بر دل پارسایان آسان تر از جامهٔ دیبا و انگشتر ... پوشیدن ... بانکه غیبت عظیم تر است لیکن از بسکه شنیده اند و بدیده اند بر ... ایشان آسان شده است چهارم آنکه بر دنیا حریص نباشد که صحبت باکسیکه دنیا دوست بود زهر قاتل است هر که با زاهدان نشیند دنیا بر دل وی سرد شود و چون با اهل دنیا نشیند دنیا بر دل وی شیرین شود و طبع آدمی مانندگی جستن است با دیگران و گفته اند دو استر را بر یک آخر بندی اگر همرنگ نشوند همخوی شوند و طبع وخوی از یار بیار همچنان شود که طپش آتش بچیز یکه با آتش نزدیک بود پنجم خصلت آنکه راست گوی بود که صحبت دروغ گوی هیچ راحت ندارد که بر هر چه گوید اعتماد نباشد **فصل** بدانکه این جمله خصلتها در یک تن کمتر جمع شود واگر این همه شرط کنی هیچ دوست نیابی مگر زندگانی تنها کنی یا با هر کسی دوستی بقدر خصلت وی کنی دو دوست سه است یکی

... دوستی ... بینید ... دنیا ... از اهل ... دنیا ... از ... ... است ... ...

دوست آخرت باید که در وی هیچ چیز نگاه نداری مگر دین و در
در وی خلق نیکو نگاه باید داشت و سیم برای آلش ور
بنگیرد و در وی آن نگاه باید داشتن که از شر وی سلامت ... بلغتة اند مردم سه
است یکی همچون غذا است که از وی چاره نیست ... است که گاه
بوی حاجت افتد یکی همچون علت است که ... بدین چون کار افتد کوی
صبر باید کردن و ... فراگذار ... فائده خالی نیست مرد عاقل را که
هر چه بیند از وی ... خود ... نصیحت آن بود که پند از دیگران گیرد و چون
آئینه مردم ... عیب خویش از دیگران بداند و عیسی را صلوة الله علیه گفتند
ترا ادب آموخت گفت هیچکس لیکن هر چه مرا ناخوش آمد از دیگران از آن دور بودم و
بحقیقت اگر مردمان چیزی که از دیگران بد دانند دست بدارند ادب ایشان تمام
باشد والسلام پیدا کردن حق صحبت خلق بدانکه چون با کسی صحبت افتاد
بدان سبب حقوق واجب شد رسول صلی الله علیه و سلم میگوید مثل دو دوست است
که یکدیگر را میشویند و رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم در بیشه شد و دو مسواک باز
کرد یکی راست و یکی کج یکی از صحابه با وی بود راست بوی داد و کج خویشتن باز گرفت
آن یار گفت یا رسول الله این راست بتو اولی تر بود که بهتر بود رسول صلی الله علیه و
آله و سلم گفت هیچکس یک ساعت با کسی صحبت نکند الا آنکه وی را سوال کنند از حق آن صحبت که
تا بجای آورد یا ضایع گذاشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ دو تن با یکدیگر

خویش

...تر ین ایشان نزد خدایتعالی رفیق ترین ایشان بود بسیار
...بباید آموخت و اول ادب آنست که مال خویش از دوست و
...بش پیش ... دریغ داری باری آنمقدار که حاجت وی بود دریغ نداری
براد در دریغ نداری اگر ... حاجت افتد معاونت و مدد بکنی بی آنکه وی از زبان
و چون دوست را بمعاونتی ... ا هیچ کس نگوئی و عیب وی بپوشانی و هرچه
فرا باید خواست و باید که راز وی نگه ... ... د و هرچه از نیکی شنوی بگوئی
در حق وی شنوی از زشتی با او نگوئی ... ... وی عیب بگوئی
تا شاد شود و چون سخن گوید بهمه دل فرا شنوی ... ... ست تر
و اعتراض نکنی و چون بخوانی بنام نیکوتر بخوانی و بدان ...
دارد و آنچه از خصال نیکوتر بود در وی بروی ثنا گوئی و چون از وی نیکوئی بینی شکر گوئی
و بیکار وی بکوشی و کین وی از دیگران بخواهی در غیبت وی چون کسی سخن وی گوید
همچنانکه بیکار خویش کنی و چون بنصیحت حاجت آید بتعریض و لطف گوئی و اگر از وی
خطائی و تقصیری باشد نا دیده و ناشنیده داری و عتاب نکنی لیکن عفو کنی و در
نماز وی را دعای خیر کنی در حیات وی و چون بمیرد اهل او را نیکو داری و تا توانی هیچ بار
خویش بروی ننهی و همه بارهای وی بکشی و بشادی وی شاد باشی و اظهار کنی و باندوه
وی اندوهگین باشی و چون فراوی رسی بسلام ابتدا کنی و ویرا تقدیم کنی و جای نیکوتر تسلیم
کنی و چون برخیزد با وی بر پای برخیزی و در پیش وی روی و خویشتن را در میان حدیث
در نیفکنی و در جمله زندگانی با وی چنان کنی که خواهی که دیگران با تو زندگانی کنند و هر که

برادر و دوست خویش را از ان پند دکه خویشتن را آن دوستی وی [illegible]
و آخرت بروی و بال باشد آفت آداب با دوستان و برادرا
دوست بناشند از ایشان حذر باید کرد که [illegible] له هر که دوست بود
جز تو خواهد و هر که ترا نماند با تو کاری [illegible] ان باشد که بزبان دوستی
نمایند و بدل مخالف باشد لیکن [illegible] شدی و در محله یا در مسجدی یا در مدرسه
یا در بازار او به زندگان با ایشان [illegible] که هیچ کس را بچشم خود ننگری باشد که با
خدا تعالی [illegible] تعالی از تو بهتر باشد بزرگی گفته است خدا تعالی
چیز در [illegible] هر چه پنهان کرده است سخط خویش در معصیتها پنهان کرده است پس هیچ
صغیره [illegible] شد سخط خدا تعالی در آن باشد و خوشنودی خود در طاعتها پنهان
کرده است هیچ طاعت را خرد مدار باشد که رضای وی در آن باشد و دوست صاحب
ولایت خود را در بندگان خود پنهان کرده است هیچ بنده ویرا حقیر مدار باشد که وی از
اولیا باشد و تو ندانی و این سه قاعده سه اصل بزرگ است همیشه در پیش دل باید
داشت و هیچکس را بسبب دنیا بزرگ نباید داشت که دنیا نزد خدا تعالی بس حقیر است و هر که
ویرا بزرگ دارد نزد خدا تعالی حقیر باشد و دین خویش را فدای دنیای خلق مکن که
هیچکس احمق تر از ان نبود که آخرت خویش به دنیای دیگری بفروشد و با آنکه خشم
خدا تعالی ویرا حاصل آید در چشم مردمان نیز حقیر باشد و از ان طمع که کرده باشد
محروم ماند که هر که برای خوشنودی خلق خشم خدا تعالی اختیار کند خدا تعالی نیز بر وی

تو [illegible] هرگز برای رضای خدایتعالی از خشم خلق باک مدار و خدایتعالی
خلق [illegible] وی خوشنود کند و اگر کسی با تو دشمنی کند با وی بخصومت مشغول
مشو که عمر در سر آن [illegible] در [illegible] دین در میانه تباه مشود و غره مشو بدوستی
ظاهری که فرانمایند [illegible] همه بی اصل بود و اگر حقیقت آن طلب
کنی از صد یکی نیابی و طمع مدار [illegible] ایشان باشند [illegible] و پس عجب مدار که در غیبت
زبان بتو دراز کنند که اگر تو انصاف دهی [illegible] در حق دیگران [illegible] بینی بلکه سخن
تو در پیش دوستان و خویشاوند بلکه در پیش [illegible] بود [illegible] ایشان
و طمع از مال و جاه و معاونت خلق بریده دار که ثمرهٔ طمع جز [illegible] دار
حقیر باشد و هر که طمع از خلق برید در چشم ایشان عزیز بود و نزد [illegible] تعالی
پسندیده بود هر که حاجت تو روا کند شکر کن و اگر تقصیر کند شکایت مکن و عذر وی
در خویشتن بخواه چون مومن باش که عذر جوی باشد چون منافق مباش که عیب جوی
بود هیچکس را نصیحت مکن تا انگاهکه اثر قبول در وی نه بینی که اگر چنان بود نصیحت نشنود و
دشمن تو شود و اگر در مسئله خطا کنند و دانی که از تو فائده نخواهند گرفت میاموز که از
تو فائده نگیرند و بدشمنی تو برخیزند مگر چیزیکه بمعصیت تعلق دارد و ایشان نمیدانند انگاه
بلطف با ایشان بگوی که این نشاید و چون از خلق آسوده باشی شکر کن خدایرا
عز و جل که ایشانرا مسخر تو گردد و شر ایشان از تو دفع کرد و اگر رنجی بتو رسد از ایشان
سر و کار ایشان با خدایتعالی گذار و بمکافات مشغول مشو و مگو چرا حق من نشناختی

و مرا بزرگ نداشتی و من چنین و چنینم در فضل و نسب خویش

حماقت است و هر که احمق‌تر بود خویشتن را بیش ستاید و خود را

مردمان واجب‌تر شناسد و بدانکه حقتعالی کسی را ... بدان مسلط کند که تو گناهی

کرده که بدان مستوجب عقوبت باشی تا آن ... تا در میان مردمان

باشی هر چه حق گویند بشنو ... و هر نیکوی که از ایشان

دانی زبان ... بدان از آن گنگ که هر که چنین نکند

... باید که انصاف بدهد و انصاف نخواهد

یکی ... پرسید که مرا نشانی ده از این مریدان تو بکسی که صحبت را بشاید

گفت اگر کسی بیجوئی که بار تو کشد این دشوار بود و اگر کسی بیجوئی که تو بار وی بکشی

همگنان بشایند فصل یکی از حکما وصیت کرده است و بیاموخته شاگرد خود را که چون

صحبت کنی با دوست و دشمن ابرو کشاده دار و مراعات کن چنانکه خویشتن را خوار داری

لیکن با وقار باش بی تکبر و فروتن باش بی مزلت و در همه کارها میانه باش چنانکه

مبالغه کنی تا از حد بشود و چنانکه تقصیر کنی تا بحد نرسد و چون راه روی بخویشتن فرو

منگر و از آن سو و از این سو منگر و هر جا که جماعتی از مردم بینی با ایشان مالست و چون

بنشینی ساکن بنشین و بر سر و پای منشین و انگشتهای دست باهم مگذار و با محاسن

بازی مکن بدست و بانگشترین همچنین و در پیش مردمان انگشت در بینی مکن و دندان

خلال مکن و آب دهان مینداز و براندن مگس از خویشتن بسیار دست مجنبان و بر سوی

سخن آهسته گوی و به ترتیب بشولیده و پراگنده و سخن نیک نیکو
[illegible] یکبار باز گفتن سخن در مخواه و آن سخنیکه ازان خنده آید
حذر کن [illegible] ثنای خو[illegible] خویش مکن و بشعر و تصنیف که تو کرده باشی و گفته باشی
فخر مکن و چون [illegible] ندگان خویشتن خاک آلوده مدار و هر حاجت
که از کسی خواهی الحاح بسیار مکن [illegible] دلیر مکن و مقدار مال خویش
با هیچ کس مگوی و نیز با اهل و فرزندان [illegible] ایشان حقیر شوی و اگر
بسیار بود هرگز خوشنودی ایشان [illegible] گانی کن بی
و رفق کن بی ضعف و مذلت و با بنده و شاگرد [illegible] چشم
ایشان حقیر شوی و چون با کسی خصومت کنی آهسته باش و زبان نگهدار و بسر در مرو
و سخن به حجت گوی و بزانو در منشین و تا خشمت فرو نه نشیند در سخن میا و اگر سلطان
ترا نزدیک دارد غره مشو که از وی پر حذر باش اعتماد مکن و مال خویشتن را از خود
عزیز تر مدار و از دوست روز عافیت حذر کن که تا مال و حشمت داری با تو دوست
بود و بروز رنج از تو برگردد والله اعلم فصل اینمقدار که گفته آمد درین کتاب زاد
آخرت را بشاید که جامع است شرح طاعات و معاصی را و شرط صحبت و معاملت
با خالق و خلق و هر که این بجا آورد و ازین فارغ شود و زیادتی خواهد که بستاند از
کتاب کیمیا طلب کند و اگر زیادت ازان خواهد از کتاب احیای علوم الدین طلب کند
که ثمرهٔ عبادت بقدر معرفت و علم باشد و عالم بی عمل دستخوش شیطان بود و اگر

اندک علم بود و بیشتر انکه میکند ندانه رنج وی بسیار بوده
مزدوری که بهر سوزن بیل و ناو ملکشد تا درمی بود
بود که بیکساعت خط چند بر جانی کشد ده
بیش بیش و رنج کمتر و ثواب بیشتر بود
چندین علم و معرفت
شناختن زاد آخرت علم
است و حاصل باید
دانی و خود را مسافری شناسی و
درین رباط
توشه برگیری که راه دراز در پیش است باید که
از مقصود سفر باز نمانی و همراهان را فراموش
کنی
دم وی که بتو رسد بگوی اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ
بدل نه بزبان و درستی این آیه از خود طلب کنی که چون بدانی که بازگشت تو بپادشاه
خواهد بود چنان باشی که چون بحضرت آن پادشاه رسی از وی شرم داری و
این کتاب نمودار یست از ظاهر علم تقوی و تمامی این علم اندران دو کتاب دیگر
یاد کرده شد باید جست وَبِاللّٰهِ عِصْمَتُ وَالتَّوْفِیْقُ اللّٰهِ تَعَالٰی یُوَفِّقُنَا
وَاِیَّاکُمْ لِمَا یُحِبُّ وَیَرْضٰی وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدِ الْمُصْطَفٰی وَ
وَعَلٰی اٰلِہٖ اَجْمَعِیْنَ وَسَلَّمَ تَسْلِیْمًا کَثِیْرًا کَثِیْرًا

تمت

...س از احوال مصنف رحمة الله علیه

...محمد الغزالی الطوسی رحمة الله علیه کنیت وی ابو ... است ولقب
وی زین الدین ... با شیخ بوعلی فارمدیست و وی ... صحبت الشیخ
ابا علی الفارمدی قدس ... الی القاسم الکرکانی ... تعالی
روحه انه قال ان الاسماء التسعة والتسعین ... السالک ... السالک
غیر واصل و وی در اوایل حال در طوس و نیشابور ... تحصیل ... تکمیل آن اشتغال
نمود و بعد از ان با نظام الملک ملاقات کرد و قبول ... افاضل
که در صحبت نظام الملک بودند در مجالس متعدد مناظره و ... ایشان
شد بعد از ان تدریس مدرسه نظامیه بغداد را بوی تفویض کردند در سنه اربع وثمانین
واربعمائة به بغداد رفت همه اهل عراق شیفته و فریفته وی شدند قدری بلند و منزلت
ارجمند یافت بعد از ان همه را باختیار ترک کرد و طریق زهد و انقطاع پیش گرفت
و قصد حج کرد در سنه ثمان وثمانین واربعمائة حج گذارد و بشام مراجعت نمود مدتی
آنجا بود و از انجا به بیت المقدس رفت و از انجا بمصر و مدتی در اسکندریه بود و بعد از
بشام مراجعت کرد و آنقدر که خواست آنجا بود و بعد از ان بوطن بازگشت و بحال خود
مشغول شد و از خلق خلوت گزید و کتب متعدده تصنیف کرد چون کتاب احیای علوم و
جواهر القرآن و تفسیر یاقوت التاویل چهل مجلد و مشکات الانوار و غیر آن از کتب مشهوره
و بعد ازین همه به نیشاپور عود کرد و در نظامیه نیشاپور درس گفت و بعد از چندگاه ترک

گرفت و بوطن [illegible]

و اوقات خود را [illegible] روزی که [illegible] ختم [illegible]

تا آن زمان [illegible] من پوست در رابع عشر [illegible]

گفته است [illegible] میان نماز پیشین و نماز دیگر [illegible]

[illegible] بود و نمیدانستم که بالیستی [illegible] ساعتی استراحت کنم بجماعت

[illegible] با طبها که در [illegible] بر پهلوی راست و در برابر خانه بخفتم

[illegible] خواب نگیرد و طهارت من منتقض نشود ناگاه یکی

[illegible] بود و آمد و مصلا بر در آن جماعت خانه بینداخت و از جیب خود لوحی

[illegible] بردم که از سنگ بود و بر آنجا چیزها نوشته بود و ندا آنرا ببوسید نماز

[illegible] از هر دو جانب بر آنجا مالید و تضرع بسیار کرد بعد از آن سر خود را

بالا کرد و از [illegible] چشمهای خود مالید و باز آنرا ببوسید و در جیب نهاد و چون من آنرا

[illegible] بار شد با خود گفتم چه بودی که رسول صلی الله علیه وسلم زنده بودی

تا این [illegible] و با این تفکر خواب از خود دور میکردم تا

طهارت من فاسد نگردد [illegible] شب [illegible] میان خواب و بیداری این قوم که عرصات

بسیار گشاده و مردم بسیار [illegible] و در هر یکی کتابیست مجلد و همه پیش شخصی می آمدند از حال

ایشان سوال کردم گفتند [illegible] علیه وسلم اینجا نشسته است و اینها اصحاب

مذاهب اند میخواهند که عقاید [illegible] خود بر رسول صلی الله علیه وسلم خوانند و تصحیح مذاهب

می‌گوید ان الله تعالی بعث النبی الامی الفرشی محمد صلی الله علیه وسلم
... الانس چون باینجا رسیدیم اثر بشاشت و تبسم در بشرهٔ مبارک وی
... بنعت و صفت وی صلی الله علیه وسلم رسیدم بمن التفات کرد و گفت
صلی الله علیه وسلم ... این الغزالی غزالی اکجا است ... الی منم یا رسول الله و پیش آمدم و سلام گفت
رسول صلی الله علیه وسلم جواب داد ... و دا غزالی دست مبارک ... بر امی ...
و روی خود برآنجا میمالید بعد از آن ... علیه وسلم بقرائت مجلس جنید الحدید
نمود که بقرائت من قواعد العقاید چون از خواب در آمدم ... اثر ... و از آن ...
و احوال که مشاهده کرده بودم شیخ ابوالحسن شاذلی قدس الله تعالی سره که قطب ...
دیده چنین خبر داده است که حضرت رسالت پناه با موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام مفاخره و مباهات
کرده است بغزالی رحمه الله تعالی و حضرت رسالت پناه بتعذیر بعض منکران غزالی امر فرموده بعضی
گویند که اثر تازیانه و سغرزندان آن شخص می بود و تا وقت مردن بر تن وی ظاهر بود - ۱۲

نقل من نفحات الانس للمولانا ملا عبدالرحمن جامی رحمة الله

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه که این کتاب برکت نصاب پیش از این در سنه ۱۲۶۹ هجری سمر ابتقا البطبع در آمده
رونق اشتهار یافته بود اما چون مشتاقانش از دایرهٔ شوقش بیرون و تا بتشنگان وادی
تمنایش ناسیراب بودند لهذا بار دیگر اول بقدر امکان تقیح متنش نموده پس از آن معنی آیات
کلام الله و ترجمهٔ ادعیهٔ ماثوره ... حالات دقیقه و فواید بسیار از کتب معتمده معروفه بر آن افزوده

... این کتاب ... نماند ... بیان کرد دین حق ... کرده و دیگری و ضلالت ... این کتاب ... خاص و عام مجمع ... فرمایش علم آشنا ... عنایت گستر ... محمد قلندر ... بتاریخ ... جمادی الثانی سنه ۱۲۹۰ هجری در مطبع ... سلطان ...

المطبع ... کتاب ... قلندر ...